



نگاهی به

کتاب اقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی به کتاب اقدس

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۷ نگاهی به کتاب اقدس
۷ مشخصات کتاب
۷ اولین واجب چیست؟ شناخت من!!
۸ ملاک هدایت و ضلالت: من!
۸ انحصار خیر در من!
۸ ویژگی های «مشرق وحی» یعنی من!
۹ ابعاد عرفان من!
۱۰ ادعاهای من!
۱۰ نماز اما رو به من!!
۱۱ نماز جماعت ممنوع!
۱۱ خطا کار را بسوزانید!!
۱۲ جزای عدم دوستی با من!
۱۳ زنان، شهروندان درجه دوم!
۱۳ سر تراشی ممنوع!
۱۳ داغ زدن بر پیشانی دزدا!
۱۴ پرداخت جریمه فحشاء به بیت العدل!
۱۵ تعویض وسائل خانه هر نوزده سال یکبار!
۱۶ وجوب شستن پا!
۱۶ رفع اختلاف با اقدس!
۱۷ دفن اموات در بلور!!
۱۸ طلا بدهید اگر غمگین بسازید!
۱۹ تبعیض مضاعف نسبت به زنان!

- ۲۰ اعتراض جایز نیست!
- ۲۰ شاهکار ارث در بهائیت!
- ۲۱ جواز چند همسری در بهائیت!
- ۲۲ اقدس و انحصار طلبی!
- ۲۳ ازدواج با محارم و اقارب!
- ۲۳ اشاره
- ۲۴ پرسش و پاسخ پیرامون ازدواج با محارم و اقارب!
- ۲۵ همه نجاسات جهان پاک شد!
- ۲۶ حرام بودن اعتراض بر زمامداران!
- ۲۷ آزادی مشروط در پرسیدن!
- ۲۸ تقویم جعلی نوزده ماهه!
- ۲۹ پاک شدن آب نطفه (منی)!
- ۳۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی به کتاب اقدس

مشخصات کتاب

بر گرفته از:

سایت بهائی پژوهی

اولین واجب چیست؟ شناخت من!!

مفهوم اولین عبارت کتاب مقدس بهائیان (کتاب اقدس) این است: همه گمراهند جز بهائیان! بهاء الله در عبارت اول کتاب مدعی است که هر کس مرا نشناسد از اهل ضلالت محسوب می شود حتی اگر همه کارهای خوب جهان بدست او صادر شده باشد!! لذا پیام «اقدس» به همه شش میلیارد انسان روی زمین، همه نیکوکاران و مخترعان و دانشمندان غیر بهائی این است که شما گمراهید و همه کارهای خوبتان هم باطل است چون مرا نشناخته اید... این عبارت را باید به عنوان معرفی بهائیت به نقل از کتاب اقدس به مجامع بین المللی فرستاد... بهاء الله کتاب اقدس را این چنین آغاز می نماید: «ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكل الخیر و الذی منع من اهل الضلال و لو یاتی بكل الاعمال» ترجمه: نخستین چیزی که خدا بر بندگان واجب فرموده شناخت کسی است که محل تابش وحی الهی و محل طلوع امر او قرار گرفته است یعنی همان که در عالم امر و عالم خلق به منزله خود او یعنی خود خداست! هر کس به این عرفان دست یافت به همه خیرها دست یافته است و هر کس از این عرفان محروم شد یا خود را محروم ساخت از اهل گمراهی است حتی اگر همه اعمال را هم انجام بدهد. از جوانان عزیز و دانش پژوهان گرامی می خواهم به این عبارت که نخستین جمله و طلیعه کتاب مقدس بهائیان است دقت نمایند و برداشت های خودشان را از آن بیان نمایند. بنده برای شروع بحث سعی می کنم مطالب برآمده از این عبارت را فهرست نمایم: ۱- اولین وظیفه هر کس شناخت رسول است. (رسول از سوی چه کسی؟!؟) ۲- شناخت رسول، مهمتر از شناخت خود خداست چون اولین واجب شناخت خود خدا نیست بلکه شناخت رسول است! معلوم نیست وقتی هنوز خود خدا را نشناخته اند چطور رسول او را می توانند بشناسند؟!؟ ۳- رسول، قائم مقام خدا در عالم خلق و امر است بلکه نفس اوست! توضیح عالم خلق و امر باشد برای بعد! وقتی خود فرد شناخته شده نیست شناخت قائم مقام او چه معنی دارد؟!؟ ۴- وصول به همه خیرها در گرو شناخت این رسول است! ۵- هر کس از این عرفان منع شود گمراه است حتی اگر همه اعمال را انجام دهد! پس هر کس در دنیا به عرفان رسول دست نیافت از نظر بهاء الله اهل ضلالت و گمراهی است و اگر اعمال خوبی هم انجام دهد به درد نمی خورد و باطل است. خلاصه سخن بهاء الله در نخستین عبارت کتاب اقدس این است که: امروزه روز اگر کسی بهاء الله را شناخت به همه خیرها دست یافته و اگر شناخت گمراه و اهل ضلالت است و هیچ کار خیر او هم به درد نمی خورد و یکسره در گمراهی سقوط کرده است. خلاصه قبل از شناخت خدا باید همه جهانیان بهاء الله را بشناسند و گرنه همه باطلند. در یک کلام فقط سه چهار میلیون بهائی که بهاء الله را شناخته اند هدایت شده اند و شش میلیارد انسان دیگر روی زمین اهل گمراهی اند حتی اگر همه کارهای خیر در پرونده آنها باشد!! بنازم انحصار طلبی را که از این بالا-تر نمی شود! همه دنیا گمراهند جز این سه چهار میلیون نفر و همه مطالب و اعمال خوبشان هم باد هواست! راستی یک پیامبر الهی سراغ دارید که مردم را این چنین به خود -و نه به خدا- فراخوانده باشد؟! یک آدم انحصار طلب سراغ دارید که به اسم دین، خود را قائم مقام خدا در عالم خلق و امر معرفی نموده و بگوید به جای هر شناخت دیگر بیائید دنبال من که اگر مرا نشناسید و دنبال من نیائید محکوم به گمراهی و بدبختی هستید؟!!

ملاک هدایت و ضلالت: من!

میرزا در این فراز نخست از کتاب «اقدس» خود را «مشرق وحی» یعنی محل تابش وحی الهی خوانده است. این مقام را هم تا مقام خدائی بالا- برده و گفته در حد خالقیت در عالم امر و خلق است. یعنی این مشرق وحی، همان مقام خدائی و آفرینندگی چه در عالم خلق و چه در عالم امر است! پس مردم با میرزائی روبرو هستند که حامل وحی الهی است بلکه خود نفس الهی است! نتیجه اش این می شود که موافقت با میرزا فوز و رستگاری و مخالفت با او عین ضلالت است. همه دگر اندیشان محکوم به گمراهی و همه مصدقین میرزا فائز به رستگاری اند! مسلمان و مسیحی و کلیمی و زرتشتی از ادیان الهی که به او باورمند نیستند اهل ضلالتند! هر دگر اندیش صالح و نیک عمل و مردم خواه و دانشمند و مخترع و... رفتارش غیر مرضی و عبث و غیر قابل قبول است مگر آنکه بهائی شود و به میرزا عرفان پیدا کند که بلافاصله و فی الفور از فائزین می گردد! دانشجوی ما شنیده بود در بهائیت سخن از وحدت عالم انسانی است حالا در مقدس ترین کتاب بهائیان عبارتی را می خواند که مفهومی این است که شش میلیارد انسان روی زمین جز چند میلیون بهائی همه اهل ضلالت محسوبند. پس همه آدمیان بر خلاف ادعای «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار»، برگ های یک شاخسار نیستند مگر می شود فوز و ضلالت در یک شاخه با هم وحدت داشته باشند؟! کسانی که اگر همه کارهای خیر جهان در پرونده آنان باشد باز گمراه محسوب می شوند چگونه با فائزین (باورمندان به میرزا) برابر شمرده می شوند؟ خود میرزا کور و بینا را مساوی نمی داند، فائز و گمراه را یکی نمی شمرد آنوقت چطور از وحدت عالم سخن می گوید؟! عجا حل این مسئله غامض را از عقول صافیه بپرسند تا جوابی گیرند و از تیغ تناقض فاحش برهند! یا از شعار وحدت عالم انسانی بگذرند یا از اقدس دست بکشند. یا از همه اندیشمندان جهان که غیر بهائی اند بخاطر تهمت ضلالت به آنها عذر خواه شوند یا این جمله را از کتاب مقدس خود پاک نمایند. یا بهاءالله را از مشرق وحی بودن پائین آورند یا اقدس را نوشته یک انحصار طلب پر مدعا شمرند که به گزاف خود را نفس الهی در عالم امر و خلق نامیده است... یا همه شعارهای قشنگ بهائی را در آینه این عبارات عوض کنند یا خود را مربوط به دوران جدید نشمرند که همه کس جز خود را گمراه دانند و اعمال خوب آنها را هباء منثور گویند... انتخاب با خود آنهاست...

انحصار خیر در من!

میرزا در همین عبارت نخست کتاب اقدس تکلیف خود و دیگران را مشخص می نماید: من جامع همه خوبی ها و خیرات هستم و دیگران نقطه مقابل آن یعنی بدی و ضلالت! می فرماید: من فاز به قد فاز بکل الخیر یعنی هر کس به عرفان من (مشرق وحی) برسد به همه خیر ها فائز شده است! توجه می فرمائید صحبت از کل خیرها و تمامی خوبی هاست نه بخشی از آن! به عبارت دیگر میرزا خود را در هزاره سوم و در میان میلیاردها انسان روی زمین برترین موجود و «کل خوبی ها» شمرده و دیگران را به شناخت خود یعنی این عنصر انحصاری هزاره سوم که برابر همه خوبی هاست فراخوانده است!! انسان های این هزاره ول معطل اند اگر سراغ هر خیر دیگری جز بهاءالله بروند، نه اینکه ول معطلند بلکه در ضلالت اند اگر این خیر را رها کنند و خود را به خیر کوچکی مشغول سازند! باید همه کارهای خیر و موسسات خیریه و اختراعات و اکتشافات و پروژه های پژوهشی تعطیل شود و همه محققین جهانی بسیج شوند که این وجود کل خیر را بشناسند و گرنه سر از گمراهی در آورده و با وجود همه کارهای خیر به باطل غلطیده اند!! کتاب اقدس فریاد می زند: خیر مطلق و انحصاری هزاره سوم میرزا حسینعلی نوری مازندرانی است و مابقی هیچ هیچ!!

ویژگی های «مشرق وحی» یعنی من!

جناب میرزا در این فراز نخست از کتاب اقدس، چنانکه عرض شد خود را «مشرق وحی» نامیده است. اگر بخواهیم از درون عبارات خود او بفهمیم «مشرق وحی» یعنی چه این نکات قابل بیان است: ۱- او کسی است که ظهور وحی الهی از طریق اوست یعنی سخنانش وحی الهی است. ۲- او کسی است که همچون خداوند تدبیر عوالم خلق و امر را می‌کند بلکه نفس اوست. ۳- خدا شناسی یعنی مشرق وحی شناسی زیرا اولین واجب در بهائیت خداشناسی نیست بلکه مشرق وحی شناسی است (اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه). بنابراین گام نخست و اولین پایه عرفان در دین بهائی، «میرزا حسینعلی شناسی» است به عنوان کسی که جانشین خدا در زمین و زمان و کل عوالم خلقت حتی عوالم ناسوت و ملکوت و مجردات (عالم امر) می‌باشد! ۴- هدایت و ضلالت در بهائیت منوط به «میرزا حسینعلی شناسی» است. همه خط کشی‌ها در بهائیت وابسته به این عرفان است. اگر او را شناختی فائزی و اگر نشناختی گمراهی: «من فاز به قد فاز بكل الخیر و الذی منع من اهل الضلال و لو یاتی بكل الاعمال» حالا جا دارد سوالات پژوهشگران پیرامون این عرفان را مطرح کنیم: الف: چه کسی تعیین می‌کند این عرفان در عارف محقق شده یا نشده است؟ به عبارت دیگر چه کسی انگه هدایت یا ضلالت را به مدعی عرفان میرزا می‌زند و قضاوت می‌کند که تو به این عرفان فائز شدی پس مهتدی هستی یا به این عرفان نرسیدی پس گمراهی؟ الان چه کسی قضاوت می‌کند منتقدان بهائیت و میرزا حسینعلی بهاءالله که با شناخت تحلیلی تاریخ و اظهارات و آثارش، او را مدعی دروغین می‌دانند راه به هدایت برده اند یا مجذوبین میرزا که همه چیز او را با دید اثبات توجیه می‌کنند. آنها از اهل ضلالتند یا اینان؟! یعنی تشکیلات بهائی پیشاپیش منتقدان و مخالفان خود را اهل ضلالت نامیده و بر هر گونه تحری حقیقت که به نتیجه مخالفت با آنها بیانجامد انگه ضلالت زده است! این پارادوکسی است که باید توسط تشکیلات بهائی یا هر بهائی منصفی جواب داده شود زیرا از یک سو می‌گویند باید تحری حقیقت کرد و از سوی دیگر می‌گویند اگر در پایان این تحری به نتیجه مخالف ما رسیدی اهل ضلالتی!! ب: شناخت و عرفان میرزا شامل چه چیزهایی می‌شود: بیوگرافی او، فعالیت‌های اجتماعی فرهنگی اقتصادی و سیاسی او، آثار و نوشته‌هایش، و همه این‌ها از دید خودش یا مورخین بهائی ملاک است یا از دید مورخین غیر بهائی، از دید منتقدان یا از دید مجذوبان؟! چه میزان تحقیق و در چه حوزه‌هایی باید تحقیق شود تا عرفان حاصل گردد؟ الان تکلیف شش میلیارد انسان غیر بهائی در روی زمین چیست که هنوز میرزا را نشناخته‌اند؟ بی‌گمان آنها طبق نص صریح کتاب اقدس جزو گمراهانند!! آنها اگر خواستند از گمراهی خارج شوند باید چه بخوانند و از دید چه کسانی بخوانند و چه کسی قضاوت می‌کند عرفان آنها به واقع اصابت کرده یا نکرده است؟ مهتدی شده اند یا در گمراهی غلطیده‌اند؟!

ابعاد عرفان من!

شخصیت مشرق وحی (میرزا حسینعلی نوری) که به گفته خودش عرفان او اولین واجب است از دید نزدیکان و خویشانش شنیدنی است. برای اینکه او را بهتر بشناسیم به سراغ برادر و خواهر او می‌رویم. خواهر فاضله اش عزیزه خانم درباره او و سواد و اطلاعات علمی اش و تمرین آیه نویسی به سبک آثار باب و ریختن سیاه مشق‌ها به رودخانه و رفتارهایش در ماجراجویی‌های بلند پروازانه برای تصدی پست شاهی در ایران و اقدام برای ترور شاه و ایجاد تضییقات برای بابی‌ها بر اثر اقدامات سیاسی و نظامی و مشارکت در قتل و غارت اموال مسلمین در ایام تبعید در عراق و فتنه‌انگیزی برای کنار زدن برادر از جانشینی باب و نشستن به جای او و فرارش به کوه‌های سلیمانیه بعد از افشای نقشه‌هایش و ماجراهائی که او از گفتن آنها شرم می‌کند و در آخر این شعر بابی‌ها را در مدیحت او می‌آورد که: اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید و بعد دعوای خانگی برای جانشینی باب و جدال‌های خونین که مجبور می‌شوند یکی را به عکا و دیگری را به قبرس بفرستند تا از هم جدا باشند و دعوی‌های باطل و رونویسی از عربی‌های آب‌نکشیده باب برای صدور وحی و کتاب (!) و... که تفصیل آنها را در کتاب تنبیه النائمین

عزیه خانم خواهر میرزا می توان مطالعه نمود... آیا این شناخت از «مشرق وحی» از جانب خواهری که از کوچکی با او بوده و در یک خانه و زیر یک سقف با او می زیسته و در همه جا حتی در تبعید او را همراهی کرده و رازهای درونی خانه او را می دانسته و همه حالات و سکناش را زیر نظر داشته، مورد قبول است و عرفان کامل مشرق وحی محسوب می گردد؟! آیا شناخت میرزا یحیی ملقب به صبح ازل (برادر کوچکترش که جانشین باب محسوب می شده و میرزا حسینعلی سالها خود را چاکر آستان او می شمرده و در عراق خود را زیر فرمان او می دانسته) از او - که او را با گرگ ها و درندگان برابر می داند - قابل قبول است و عرفان مشرق وحی محسوب می شود؟! آیا شناختی که مورخین از او و فتنه انگیزی هایش در ایران بدست می دهند عرفان مشرق وحی محسوب می شود؟! (شامل اقدام برای ترور شاه و پناهنده شدن به سفارت روس برای فرار از عقوبت و مشارکت در قتل مجتهد قزوینی (ملقب به شهید ثالث) و پناه داده به زرین تاج از مباشرین در این قتل و رفتن با زرین تاج به بیلافت شمال و اعلام نسخ اسلام در دشت بدشت و انجام اعمال ننگین در آن دشت که بزرگان بایه راهم به اعتراض واداشت و حمایت از شورشیان بابی که سه جنگ تحمیلی خانمانسوز در ایران راه انداختند و ایجاد تفرقه در کشور با فرقه سازی و...) عرفان جناب میرزا می تواند ابعاد دیگری هم داشته باشد: تعریف و تمجید و غلو و مبالغه در مدح جنابش به نوعی که او را نفس خدا در عالم خلق و امر بدانیم چنانکه خودش، خویشان را به این القاب مزین فرموده اند و مجذوبان او هم تکرار نموده اند! انتخاب با خوانندگان عزیز!

ادعاهای من!

از فراز دوم کتاب اقدس تا فراز دوازدهم جناب میرزا حسینعلی آن چنان تعریف و تمجید های فراوانی - در اندازه خدائی - از خود به عمل می آورد که هر خواننده ای از دیدن آن عبارات و ادعاهای گزاف انگشت حیرت به دهان می برد! این سبک از مداحی برای خویشان تو بر همان مشرق وحی است که خود را نفس خدا در عالم امر و خلق لقب داده است و به آرامی با حذف خدا خود را همو جا می زند! به اختصار ادعاهای او را فهرست می کنیم: ۱- بعد از عرفان من، باید از او امر من اطاعت کنید! ۲- آنانکه اهمیت احکام مرا نمی فهمند پشه های سرگردان هستند! ۳- ما شما را امر می کنیم نفسانیات و هوای نفسان را در مقابل ما بشکنید! ۴- دریا های حکمت و علم از مطالب ما فوران نموده است آن را غنیمت شمیرید! ۵- هر کس پیمان اوامر ما را بشکند اهل ضلالت است! ۶- اوامر من رحمت من بر بندگان من می باشد! ۷- هر کس شیرینی سخنان مرا بیابد حاضر است همه گنجینه های خود را در این راه ببخشد! ۸- اعمال و احکام را به خاطر محبت من انجام دهید! ۹- به جان خودم سوگند اهل انصاف حاضرند گرد احکام من طواف کنند! ۱۰- ما با انگشتان قدرت و اقتدار خود هم احکام نازل کردیم هم پلمپ شیشه علم را گشودیم! ۱۱- ای اندیشمندان آنچه از قلم وحی ما صادر شده بر این مطالب شهادت می دهد! پس از این مقدار تعریف از خویشان - که در سراسر کتاب اقدس ادامه دارد - به تشریح حکم نماز می پردازد...

نماز اما رو به من!!

مدعی کتاب اقدس که در فرازهای سابق در باره خود گفته بود اولین واجب، شناخت من است و ملاک هدایت و ضلالت شخص من و خیر منحصر در من است و منم مشرق وحی که هر کس مرا نشناسد اهل ضلالت است و منم که شیشه معرفت را مهر کرده و اهل انصاف باید گرد اوامر من طواف کنند... آنگاه و در ادامه به این مقدار هم راضی نشده حکم نماز را به قصد اینکه همه باید رو به سوی او خضوع و نماز کنند، در کتاب اقدس صادر می نماید! ترجمه عبارات چنین است: «بر شما نوشته شد نمازی نه رکعتی، از سوی خدای نازل کننده آیات - یعنی من - تا که صبح و ظهر و شام آن را انجام دهید. البته مقدار آن بیشتر بود که بقیه را به شما تخفیف دادیم! اما چون قصد نماز کردید - در وقتی که من زنده باشم - باید رو به مقام مقدس من نماز کنید که مطاف ساکنان

ملاء اعلی و محل اقبال اهالی شهرهای بقا و محل صدور فرمان برای آسمانیان و زمینیان است! وقتی هم که من - همان شمس حقیقت - غروب کردم به سوی محلی نماز کنید که برای شما معین کردیم - یعنی رو به قبر من نماز کنید-! آری روزانه نه رکعت نماز به جای آورید به سوی مقام اقدس من در وقتی که زنده باشم و چون بمیرم رو به قبر من این نه رکعت را در هر روزی سه نوبت به جای آورید: و اذا اردتم الصلوه و لوا وجوهکم شطری الاقدس... در هنگام حیات من قطب نمائی تهیه کنید که هر لحظه نشان دهد من کجا هستم (!) و آنگاه صبح و ظهر و مغرب به سوئی که آن قطب نما نشان داد نماز بگذارید! و بدانید که وجود اقدس من همان مقام مقدسی است که عرشیان و کرویایان گرد آن طواف می کنند: ...شطری الاقدس المقام الذی جعله الله مطاف الملاء الاعلی و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی الارضین و السماوات! این عبارات از شرح بیشتر بی نیاز است

نماز جماعت ممنوع!

ما (خدای تنها و زندانی و تبعیدی) بعد از آنکه در رکعات نماز به شما تخفیف دادیم تصمیم گرفتیم که نماز جماعت را هم ملغی کنیم و دستور دهیم همه نمازها را به فرادی و غیر جماعت (یعنی تنهائی) بخوانید! اما دیدیم که در مورد نماز میت، بد است که به جماعت خوانده نشود لذا به تصمیم خود در تحریم همه نمازهای جماعت، استثنا زدیم و اجازه دادیم که فقط نماز میت را به جماعت بخوانید ولی سایر نمازها را اجازه ندادیم به جماعت بخوانید! ضمناً برای آنکه معلوم شود ما از اسلام برتریم تصمیم گرفتیم یک چیزی بر نماز میت مسلمین اضافه کنیم و آن تعداد تکبیرات نماز میت است! چون در اسلام پنج تکبیر برای نماز میت آمده است ما (خدای تنها و زندانی و تبعیدی) مقرر کردیم در بهائیت شش تکبیر گفته شود تا برتری بهائیت بر اسلام مشخص شود!! اما متن نماز میت را هرچه فکر کردیم نتوانستیم چیزی پیدا کنیم که بهتر از مال مسلمین باشد لذا با کمال تاسف عرض می کنیم اگر عربی شما خوب است همان متن مسلمین را بخوانید. اگر هم عربی و علم قرائت نمی دانستید و بلد نبودید عیب ندارد بی خیال شوید ما هم از شما گذشتیم (قد عفونا عنکم)!! این هم عبارات کتاب مقدس اقدس تا پنداشته نشود مطالب بالا شوخی است یا اختراع ناقد: قد رفع حکم الجماعه الا فی صلوه المیت... قد نزلت فی صلوه المیت ست تکبیرات... والذی عنده علم القرائه له ان یقرء ما نزل قبلها و الا- عفا الله عنه! به راستی چرا بهائیت با نماز جماعت مخالف است؟! اگر جماعت بد است چرا در مورد میت خوب است ولی در مورد زنده ها بد و حرام؟! یعنی تا زنده اید کنار هم نایستید و مجتمع نشوید ولی وقتی کسی مرد می توانید مجتمع شوید و نماز جماعت بخوانید؟! چرا در عبادتگاه مجتمع شدن، هم آوا شدن، با آهنگ نوای امام یکی شدن، نشستن و برخاستن مجتمع، قیام و قعود و قنوت و سجود و تشهد مشترک باید حرام باشد؟! چه کینه ای دارد این خدای زندانی با جماعت؟! حذف نماز جماعت، نماز جمعه، نماز عیدین در مساجد و مصلاهای کوچک و بزرگ و جهانی (کعبه بزرگ، این عبادتگاه عتیق) که از زیبا ترین جلوه های بندگی و عبودیت است چرا باید مورد دشمنی این خدای زندانی و دین او قرار بگیرد و تحریم شود؟! تحلیل بیشتر در مورد این کینه ورزی با نماز جماعت را به وقت دیگری وا می نهم... اسلام باید توسط این خدای زندانی و تبعیدی به عراق، نسخ شود و به جرگه ادیان منسوخه پیوندد چون یک تکبیر در نماز میت کم دارد؟! حالا ما می آئیم دین جدیدی می آوریم که یک تکبیر در نماز میتش اضافه تر دارد! اما متن نماز میت را چون نتوانستیم چیزی بهتر پیدا کنیم همان متن مسلمین را توصیه می کنیم که بروید از توضیح المسائل های مسلمین پیدا کنید و بخوانید!! اگر هم نتوانستید که بی خیال شوید ما خدای زندانی شما را می بخشیم!!

خطا کار را بسوزانید!!

آئینی که مدعی است من پیام آور محبت هستم و با عداوت میانه ای ندارم و حتی گرگان خونخوار را می گوید ملجا و پناه شوید و

محبت کنید و مشک ختن به مشامشان برسانید و همه احکام قصاص را می گوید منسوخ داشتیم و دستور به محبت و رافت دادیم یکباره و در یک چرخش سیصد و شصت درجه ای، خشن ترین حکم را درباره خطا کاران صادر می نماید: سوزاندن!! تعجب نکنید در بهائیت حکم کسی که خانه ای را آتش بزند، سوزاندن است! یعنی خود سوزاننده را بیاورند و نفت روی او بریزند و آتشش بزنند یا کنارش آتش افروزند و او را زنده زنده در آتش افکنند!! تصور این صحنه قرون وسطائی را بنمائید که مردم بهائی همه در استادیوم جمع شده اند و مشغول تماشا هستند که ناگاه خطا کار را می آورند و مامور اجرای حکم می گوید: جناب ولی امر (البته فعلا که بهائیت ولی امر ندارد، لابد می گوید جناب رئیس بیت العدل) اجازه می فرمائید حکم را اجرا کنیم؟! و او سری به نشانه موافقت تکان می دهد و در این هنگام جلاد وظیفه خود را آغاز می کند... چند لیتر نفت را که از قبل آماده شده روی تمام قسمت های بدن خطا کار می ریزد و سپس کبریت (یا فندک) را از جیب در می آورد و منتظر فرمان رئیس بیت العدل (که لابد یکی از همان نه نفر مستقر در اسرائیل است) می ماند. در این لحظه تاریخی، رئیس انگشت اشاره را به نشانه کشتن رو به پائین می برد و مامور اجرا فندک را به بدن خطا کار نزدیک می کند و با گفتن یک «الله ابهی» طرف را آتش می زند... جمعیت حاضر در استادیوم که همه بهائی هستند یکباره از شوق اجرای حکم حضرت خدای زندانی (یعنی میرزا حسینعلی بهاءالله) از جا بر می خیزند و یکصدا فریاد «الله ابهی» سر می دهند و برای جلاد ابراز احساسات می کنند... اما خطا کار مشغول سوختن است و هر چه بیشتر آن خطا کار سوخته می شود جمعیت بیشتر شادی می کنند و گویند الحمدلله که حکم دین محبت اجرا گردید...! این عین عبارت کتاب اقدس است: «ومن احرق بیثا متعمدا فاحرقوه» اگر کسی عمدا خانه ای را آتش زد باید او را بسوزانید!! البته جناب خدای زندانی یک تخفیف هم داده و گفته اگر کمی دینتان ضعیف بود و نخواستید حکم الهی مرا اجرا کنید حداقل او را تا آخر عمر در زندان اندازید و غذا و لباس و پوشاک هم به او بدهید تا در این مسافرخانه مجانی روزگار بگذراند و به ریش کسانی که خانه شان را آتش زده بخندد. اگر چنین کاری را کردید «لا- باس علیکم» یعنی گناه نکرده اید ولی حکم اصلی همان سوزاندن است: «و ان تحکمو لهما حبسا ابدا لا باس علیکم!» باس بر شما نیست یعنی از این تغییر حکم (حبس ابد بجای سوزاندن) گناه نکرده اید ولی بدانید فرمان درست همان است که گفتم: سوزاندن و سوزاندن! کاش بهائیت فراگیر شود و در جهان حاکمیت یابد تا شاهد ساخت این استادیوم هائی که بمنظور اجرای حکم سوزاندن کتاب اقدس ساخته می شود باشیم!!

جزای عدم دوستی با من!

یکی دیگر از اصولی که جناب بهاءالله (همان خدای تنهای زندانی که باید به سوی او نماز خواند و گرد او طواف نمود چنانکه عرشیان گرد او طواف می کنند) در کتاب اقدس بیان می فرمایند این است: اگر می خواهید افراد را در این جهان بشناسید آنها را به دوستی من بیازمائید: ۱- مرا دوست داشته باشند، که اگر چنین باشند از بهترین اشخاص شمرده می شوند و شایسته است که بر تخت هائی از طلای خالص بنشینند و بر صدر آفرینش قرار گیرند... «من فازیحی حق له ان یقعد علی سریر العقبان فی صدر الامکان»!! ۲- اما اگر مرا دوست نداشته باشند بدترین افراد محسوب می شوند که حتی زمین هم از آنها بیزار است و هر جایی که باشند مردم از دست آنها به خدا پناه می برند! «والذی منع عنه لویعقد علی التراب انه یستعید منه الی الله مالک الادیان»!! لذا می توان مردم جهان را با این ترازو سنجید: «میرزا را دوست داشته باشند یا نداشته باشند» خوبند و شایسته رهبری در صحنه امکان هستند اگر در گروه دوستان و ارادتمندان او باشند. بدند و مبعوض و منفور اگر از دوستی او اعراض نموده باشند!! همه این مقامات را هم ما خودمان به خودمان می دهیم و فکر نکنید کیش شخصیت داریم و از خودمان تعریف و تمجید می کنیم. خدائی است و برازندگی! چند میلیون بهائی که میرزا را دوست دارند باید بر تخت های طلا بنشینند و بر آفرینش حکمفرمائی کنند اما شش میلیارد انسان که با میرزا و دوستی او کاری ندارند آنقدر آلوده و منفورند که زمین هم از آنها بیزار است و از دست آنها به خدا پناه می برد. اضافه

بفرمائید عبارات اول کتاب را که عرفان میرزا ملاک همه خوبی‌ها و بدی‌ها بود: اگر مرا بشناسند به همه خیرها دست پیدا کرده اند. اگر مرا نشناسند از اهل ضلالت محسوب می‌شوند حتی اگر همه کارهای خیر را در نامه اعمال داشته باشند!

زنان، شهروندان درجه دوم!

در لسان جناب میرزا در کتاب اقدس، زنان شهروندانی هستند که نه تنها از بعضی امور مادی محروم هستند بلکه از بعضی امور معنوی نیز محروم می‌باشند. این مقوله بسیار قابل بحث و جالب است بویژه در آئینی که مدعی تساوی بین زن و مرد در تعالیم خود می‌باشد. برای نمونه می‌توان از تفاوت در ارث بین زن و مرد و اختلاف بین فرزندان ذکور و اناث فرد متوفی در بهره‌وری از خانه مسکونی نام برد. مطابق نص کتاب اقدس، خانه مسکونی و لباس‌های مخصوص فرد متوفی متعلق به فرزندان پسر است و نه فرزندان دختر! و در این حکم مترقی، ذکر نفرموده اند که آیا تفاوتی بین زن بودن متوفی یا مرد بودن او هست یا خیر؟! زیرا اگر این فرد متوفی زن باشد لباس‌های مخصوص او باز به ذریه مذکر او می‌رسد نه ذریه اناث او! به عبارت اقدس توجه فرمائید: وجعلنا الدار المسکونه و الالبسه المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوراث! و ما (یعنی همان جناب خدای زندانی یا خدا آفرین) خانه مسکونی و البسه مخصوص فرد متوفی را برای پسران و نه دختران از ارث بر آن قرار دادیم! حقیقتاً پوچ بودن شعارهای برابری زن و مرد در تبلیغات فراگیر رسانه‌ای این آئین با این نص صریح کتاب اقدس آشکار نمی‌شود؟! موضوع وقتی جالب تر می‌شود که می‌بینیم این اختلاف و تفاوت قائل شدن میان زن و مرد به امور معنوی و عبادی هم سرایت پیدا کرده و زنان از یک فریضه عبادی مثل حج هم محروم شده‌اند! عبارت کتاب اقدس چنین است: قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البیت دون النساء! خدا برای توانمندان از شما و نه زنان حج بیت را واجب نموده است! حال حج بیت در بهائیت چیست و چرا مردان باید به جای خانه خدا که مطاف مومنان در ادیان الهی است باید به طواف خانه مسکونی باب و بها پردازند بماند برای بعد. فعلا سخن در این است که زنان از حج محرومند و شهروندانی هستند درجه دوم!

سر تراشی ممنوع!

از دیگر نوآوری‌های این آئین، حرام بودن تراشیدن سر می‌باشد! حکمت این کار هم این است که موها وسیله زینت هستند بشرطی که اندازه آنها زیاد بلند نباشد زیرا حق ندارید بگذارید موهایتان از حد گویشتان دراز تر شود! عبارت اقدس را ببینید: لا تحلقوا روسکم... لا ینبغی ان یتجاوز عن حد الاذان...! اما خود این خدای خدا آفرین یادش رفته است که در ایام اقامت در عراق و هنگام حضور در کوه‌های سلیمانیه، خود را به هیات درویشان در آورده و موهای خود را بلند نموده و بر شانه ریخته و تصویرهای آن اکنون در کتب تاریخی و اینترنت قابل مشاهده است! دوره این دستورات هم هزار سال است که با محاسبه اینکه فرموده اند هر روز این هزار سال خودش هزار سال است می‌شود سیصد و شصت و پنج میلیون سال. یعنی تا سیصد و شصت و پنج میلیون سال دیگر تراشیدن سر به هر بهانه‌ای حرام می‌باشد! اندازه موها هم از دو سه سانت نباید بزرگتر شود! البته برای خدایان و پسر خدایان حکم طور دیگری است. (به عکس‌های عبدالبها در اینترنت هم مراجعه فرمائید تا مشاهده فرمائید جناب پسر خدا حرف پدر را نشنوده است یا خیر و آیا موهای خود را از حد گوشها بزرگتر نموده است یا خیر؟! اما در مورد بانوان چیزی نفرموده اند. آیا این به این معناست که بانوان آزادند سرخود را بتراشند و یا اجازه دارند موهای خود را تا هر اندازه که خواستند بزرگ نمایند یا آنها هم مشمول مردان هستند و باید همان محدودیت را تحمل نمایند؟! اقدس در این زمینه ساکت است!

داغ زدن بر پیشانی دزد!

موضوع داغ زدن بر پیشانی یا اعضای بدن بردگان و نوکران را در گذشته های دور به خاطر دارید. با این داغ ها یک علامت پاک نشدنی را در بدن آن برده حک می نمودند که هم قابل زدودن نباشد و هم موجب شناسائی او در جمع انبوه آدم های دیگر گردد. از همین مکانیسم برای مشخص نمودن حیوانات و احشام خود هم بهره می بردند. این مکانیسم - یعنی داغ زدن - پیشرفته ترین وسیله در این زمینه محسوب می گردید. زیرا علامت گذاشتن با رنگ و امثال آن یا گذاشتن پلاک و گردن بند و دستبند، همگی قابل ازاله بود ولی داغ زدن - یعنی علامتی را با فلز داغ بر پوست فرد یا حیوان نهادن - قابل محو یا ازاله نبود. در کتاب مستطاب اقدس، همین مکانیسم برای مشخص ساختن مجرمی مثل دزد سابقه دار توصیه بلکه واجب شده است. به عبارت این کتاب توجه فرمائید: «قد كتب الله على السارق النفي والحبس و في الثالث فاجعلوا في جبينه علامه يعرف بها لئلا تقبله مدن الله و دياره. اياكم ان تاخذكم الرفاه في دين الله اعملوا ما امرتم به من لدن مشفق رحيم!!» یعنی خداوند برای سارق ابتدا تبعید نمودن و سپس در مرحله دوم زندان کردن را مقرر ساخته است و در نوبت سوم اگر دزدی نمود، باید در پیشانی او علامتی حک نماید تا به موجب این علامت شناخته شود و در شهرهای مختلف خدا موجب شناسائی او شود تا او را نپذیرند و اخراج نمایند. مبادا شما را اندیشه مهربانی نمودن با این فرد، در سر بیفتد! این حکمی است که از سوی مشفق مهربان به آن مامور و موظف شده اید!! در بررسی این حکم و دستور در کتاب مستطاب اقدس، سوالات و مطالب زیر برای محققین مطرح می شود: ۱- مجازات دزد در مرحله اول تبعید است اما در این حکم مشخص نفرموده اند که تبعید سارق به عنوان مجازات از محلی که سرقت نموده و مردم و ماموران او را شناخته اند به محلی غریبه که او را نمی شناسند و راحت می تواند دوباره به کار خود ادامه دهد - و تا مدتی هم احتمالاً گیر نیفتد - چه عواقب و یا فوایدی در پیشگیری از جرم دارد؟! ۲- زندان نمودن دزدی که برای بار دوم دست به دزدی زده و ملحق نمودن او در زندان به جمع دزدان دیگر دستگیر شده - تا هر چیزی را هم که بلد نیست از دیگر دزدها بیاموزد - چه فایده ای در پیشگیری از جرم دارد؟! ۳- در این حکم، فرق میان دزدان کوچک - که برای امرار معاش ناگزیر به دزدی شده اند - با دزدان حرفه ای و جهانی که کلان دزد محسوب می شوند گذاشته نشده است و هر دو به طور یکسان باید به زندان منتقل شده در کنار هم زیست نمایند مگر اینکه شارع کتاب اقدس دستور به ایجاد زندان های متعدد برای انواع دزدان بدهند که کتاب اقدس در این زمینه ساکت است. ۴- این دستور نوین برای داغ زدن یا علامت گذاشتن بر پیشانی دزدان - که در هیچکدام از ادیان الهی سابقه نداشته است - به چه وسیله و چه زبان و در چه اندازه و توسط چه کسانی و پس از احراز از چه دادگاهی باید اجرا شود؟! ۵- وظیفه شما در هر محلی که وارد می شوید و با هر کسی که برخورد می نماید این است که قبل از هر گونه تماس و سلام و علیک ابتدا و در مرحله نخست پیشانی او را کنترل نمایید که آیا دزد است یا نیست؟! علامت دارد یا ندارد؟! ۶- اصلاً دچار جو زدگی نشوید و هوس مهربانی نمودن با این دزدها را ننمائید که در مورد آنها باید سفت و خشن باشید که این حکم اقدس است و باید در همه جهان (اروپا و امریکا و استرالیا و آفریقا و آسیا) در قرن بیست و یکم و هزاره سوم اجرا شود. ۷- کتاب اقدس به این سوال پاسخ نداده که آیا این حکم اصلاً در تناقض با آن حکم که می گفت گرگان خونخوار را هم مثل آهوان ختن مهربانی کنید و مشک معطر به مشام رسانید هست یا نیست؟! هست یا نیست؟!»

پرداخت جریمه فحشاء به بیت العدل!

مکانیزم جلوگیری از فحشاء و اعمال منافی عفت در بهائیت، پرداخت طلا به بیت العدل (مرکز فرماندهی بهائیان) است. اگر مرد و زنی بهائی، مرتکب عمل زنا شدند باید طبق نص کتاب اقدس، هر کدام نه متقال طلا به بیت العدل بپردازند. چنانچه برای بار دوم مرتکب این عمل زشت گردیدند باید هر کدام دو برابر این مبلغ یعنی هیجده متقال به همان مرکز یعنی بیت العدل بپردازند. به عبارت کتاب اقدس توجه فرمائید: «قد حکم الله لكل زان و زانية ديه مسلمة الى بيت العدل و هي تسعة مثاقيل من الذهب و ان عادا

مره اخری عودوا بضعف الجزاء» برای پژوهشگران درباره این حکم بدیع این سوالات مطرح می‌شود: ۱- اگر این دو خلافکار فقیر بودند و طلائی نداشتند که به بیت العدل بدهند بیت العدل با آنها چه می‌کند؟ ۲- اگر این دو خلافکار ثروتمند بودند و فوراً این جریمه را پرداخت نمودند و گفتند باز هم حاضریم ادامه دهیم و جریمه پردازیم بیت العدل با آنها چه می‌کند؟ ۳- اگر خلافکاران در پرداخت طلا، ادعای فقر کردند، بیت العدل با چه مکانیزمی راستی آزمائی می‌کند تا حق او در دریافت جریمه از بین نرود؟ ۴- چون جریمه بار دوم خلافکاری دو برابر است بیت العدل چگونه حساب دفعات زنای افراد (زنان جدا و مردان هم جدا) نگاه می‌دارد تا حقوق بیت العدل در دریافت طلا حفظ شود؟ آیا در مقر بیت العدل دفتر نویسی زناها انجام می‌شود یا برای ثبت زنا مثل شش میلیون بهائی در جهان از رایانه‌های قوی استفاده می‌کنند تا وقتی کسی مرتکب زنا شد سریعاً از رایانه‌ها یک پرینت از وضعیت زنا و دفعات خلاف او ارائه کنند؟ ۵- اگر مرد بهائی با یک زن شوهر دار مرتکب عمل زنا شد آیا جریمه آنها یکسان است؟ ۶- اگر زنا به عنف انجام گرفت باز هم طبق این حکم، زن باید نه مثقال طلا به بیت العدل پردازد؟ ۷- چون هر بار که زنا تکرار شود جریمه دو برابر می‌شود ماموران وصول بیت العدل برای بالا-رفتن در آمد بیت العدل وسوسه نمی‌شوند که به روند افزایش فحشاء کمک کنند یا حداقل مانع نشوند؟ ۸- بیت العدل با این جریمه‌ها (پول‌ها و طلاهای دریافتی از زنا) چه می‌کند و این پول حلال را به چه مصرفی می‌رساند؟ ۹- مکانیزم اثبات زنا برای بیت العدل چیست تا بتواند جریمه دریافت کند (ماموران کنترل زنا دارد یا دوربین‌های مخفی یا روش‌های دیگر)؟ ۱۰- تکلیف خلافکاران ثروتمند که باید برای بار دهم عمل خلاف خود ۲ / ۴۳ کیلو و برای بار پانزدهم خلافکاری خود ۴ / ۱۳۸۲ کیلو و برای بار بیستم زنا خود ۸ / ۴۴۲۳۶ (سه کامیون پانزده تنی) طلا به بیت العدل پردازند چیست؟ بار سی ام و چهلم و پنجاهم چه می‌شود؟ (ماشین حساب‌ها کم می‌آورند!) ۱۱- تکلیف زنا کاران حرفه‌ای، فاحشه‌خانه‌ها و دلالان فحشاء و عوامل اجرائی و اینترنتی این فرایند که زمینه ساز خلافند با این جریمه‌ها چیست؟ ۱۲- جابجائی این طلاها از کشورهای مختلف به مقصد بیت العدل در اسرائیل چگونه انجام می‌شود؟ پاسخ به این پرسش‌ها محققان را در راز گشائی از حکم کتاب اقدس برای برخورد با فحشاء کمک خواهد نمود.

تعویض وسائل خانه هر نوزده سال یکبار!

از دیگر احکام کتاب اقدس، وجوب تعویض وسائل خانه هر نوزده سال یکبار است! یخچال و فرش و کولر و تختخواب و ماشین لباسشویی و قاشق و چنگال و پتو و تشک و بالش و سماور و استکان و نعلبکی و کمد و چمدان و بشقاب و ماهی تابه و... که لوازم خانه شمرده می‌شوند واجب است سر هر نوزده سال تعویض شوند و جای خود را به وسائل نو بدهند! این امر واجب در بهائیت باعث تجدد و نوآوری می‌شود که متناسب با آئین هزاره جدید است! لذا بر اساس این حکم کتاب مقدس اقدس، هر بهائی موظف است هر چیزی که برای خانه اش می‌خرد تاریخ خرید آن را در یک دفتر یادداشت کند (یا در کامپیوتر ثبت نماید) تا مبادا نوزده سال از مصرف آن بگذرد و او نادانسته مرتکب گناه بشود! متن حکم در کتاب اقدس چنین است: کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشره سنه كذلك قضی الامر من لدن علیم خبیر بر شما نوشته (یعنی واجب) شده است که وسائل و اسباب خانه را بعد از انقضای نوزده سال تجدید نمائید. اینگونه از ناحیه دانای آگاه حکم صادر شده است! سپس در توضیح حکمت این امر واجب می‌فرمایند موضوع به لطافت برمی‌گردد و خدا خواسته است بدینوسیله (یعنی تجدید اسباب و لوازم خانه در راس هر نوزده سال)، شما و دارائی‌هایتان را تلطیف نماید مبادا از غافلین باشید و از لطافت بگریزید: انه اراد تلطیفکم و ما عندکم اتقوا الله و لا تكونن من الغافلین! اگر هم کسی بگوید من توانائی تجدید و تعویض اسباب خانه را در سر نوزده سال ندارم می‌گویند خداوند او را معاف داشته یا از تقصیر او در می‌گذرد زیرا که خداوند آمرزنده بخشنده است! والذی لو استطع عفا الله عنه انه لهو الغفور الکریم باز هم این سوالات برای پژوهشگران مطرح است: ۱- چرا نگاه داشتن یک وسیله بیش از نوزده سال گناه است؟ ۲- آیا

یادگاری هائی که از والدین و دوستان در خانه داریم و نوعی حفظ مبانی خانوادگی و وفاست هم شامل این حکم است و باید عوض شوند؟ ۳- رابطه لطافت و عدد نوزده چیست؟ آیا عدد قبل و بعد عدد نوزده مشمول عدم لطافت است؟! ۴- مکانیزم حساب نگاه داشتن برای تاریخ خرید وسائل خانه چیست تا با نگهداشتن بیش از نوزده سال آنها، مرتکب عمل حرام نشوند؟ ۵- اگر کسی استطاعت داشت که زودتر از نوزده سال لوازم خانه اش را عوض کند حکمش چیست؟ آیا از لطافت بیشتری نسبت به آنها که وسائل خود را عوض نکرده اند برخوردار است؟! ۶- رابطه «تعویض وسائل خانه» با «تقوی» در متن حکم چیست (اتقوا الله و لا تکنون من الغافلین)؟! آیا عدم تعویض = عدم تقوی؟! ۷- بهائیان تولید کننده وسائل خانگی چطوری تولید کنند که عمر مفید این وسائل نوزده سال بیشتر نباشد تا موجب تقوای بیشتر بهائیان بشوند؟! ۸- اگر وسائل طوری باشند که زود به زود نیاز به تعویض داشته باشند موجب لطافت بیشتر و تقوای زیادتر نمی شوند؟! ۹- رابطه تعویض وسائل خانه و لطافت با تعویض زود هنگام و مصرف زدگی و تقوا و لطافت چیست تا هنرمندان بتوانند اثری هنری در زمینه آن خلق کنند و خطیبان به تبیین بپردازند؟! ۱۰- اگر عدد نوزده موجب لطافت است آیا عدد های دیگر غیر لطیفند و زمخت و نازیبا؟!...

و جوب شستن پا!

از دیگر تعالیم اختصاصی کتاب اقدس، و جوب شستن پا در زمستان و تابستان است. مطابق این حکم بهائیان باید پاهای خود را دائما بشویند به این ترتیب: در تابستان روزی یک بار و در زمستان هر سه روز یک بار! متن حکم در کتاب اقدس چنین است: «اغسلوا ارجلكم كل يوم في الصيف و في الشتاء كل ثلاثة ايام مره واحده» یعنی پاهای خود را بشوئید در تابستان هر روز و در زمستان هر سه روز فقط یکبار! مطابق این دستورالعمل باید اولیای امر بهائی یا خود بهائیان این کارها را انجام دهند یا تکلیفش را مشخص نمایند: ۱- قبل از هر چیز بر اساس مناطق مختلف، کشور های جهان را از لحاظ میزان وقوع تابستان و زمستان در آنها بسنجند تا این مومنین به اقدس، وظیفه شان روشن شود که در چه روزهایی باید پاهای خود را هر سه روز یک بار بشویند و در چه روزهایی باید پاهایشان را هر روز بشویند! ۲- چون در حکم صحبتی از بهار یا پائیز نشده لذا در این دو فصل تکلیف شستن پا ساقط است یا معلوم نیست! ۳- چون در حکم حدی برای گرمای تابستان یا سرمای زمستان تعیین نشده لذا تکلیفشان دقیقا معلوم نیست که تا چه درجه حرارتی را تابستان فرض کنند و روزی یک بار پا را بشویند و تا چند درجه سرما را زمستان فرض نموده پاهای خود را سه روز یک بار بشویند! ۴- چون در حکم حد پا مشخص نشده باید منظور از پا را مشخص کنند که تا کجاست: تا قوزک پا یا تا ساق پا یا تا انتهای پا از رانها تا پائین؟! و بعد این حد از پا را بشویند نه کمتر و نه بیشتر! ۵- آیا زن و مرد در این حکم با هم مساوی هستند و فرقی بین آنها در نوع و حد شستن پاهایشان نیست؟! اقدس در این زمینه ساکت است. ۶- آیا اگر کمبود آب وجود داشت تخفیفی وجود دارد که مثلا- حکم تغییر کند و هر وقت آب موجود بود بشویند نه هر روز؟! اقدس در این زمینه ساکت است. ۷- کشورهای استوائی یا کشورهای شمالی که همه سال یک نوع آب و هوا و بعضا بهاری دارند تکلیف چیست چون اطلاق تابستان و زمستان به آنها نمی شود تا مطابق اقدس به شستن سه روز یکبار در زمستان یا هر روز در تابستان بپردازند؟! ۸- تکلیف دست ها و صورت چیست؟ آیا شستن آنها و جوب ندارد و فقط مساله شستن پاها و جوب دارد؟! اقدس ساکت است. ۹- تکلیف کسانی که این کار را نمی کنند چیست؟ جریمه دنیوی و اخروی آنها چه می باشد؟ اقدس در این زمینه هم ساکت است!

رفع اختلاف با اقدس!

وقتی بین افراد بهائی در مباحث مختلف بهائیت اختلاف بوجود آید چگونه باید چاره جوئی شود و رفع اختلاف به چه طریقی انجام می پذیرد؟ نظر شارع اقدس این است که در مواقع بروز اختلاف بین بهائیان باید به خداوند (شخص میرزا) مراجعه کنند تا او ریشه

اختلاف را بردارد اما اگر میرزا حسینعلی در قید حیات نبود چه کنند؟ پاسخ این است که باید به کتاب اقدس و هر آنچه که بر میرزا نازل شده مراجعه نموده و بدین ترتیب اختلافاتشان را بوسیله کتاب برطرف نمایند! عبارت اقدس چنین است: اذا اختلفتم فی امر فارجعوها الی الله ما دامت الشمس مشرقه من افق هذا السماء و اذا غربت ارجعوا الی منازل من عنده انه لیکفی العالمین هنگامی که در مسئله ای اختلاف نمودید به خداوند مراجعه نمائید مادامی که خورشید از افق این آسمان (بهائیت) می تابد و وقتی که این خورشید غروب نمود برای رفع اختلاف به آنچه که از طرف خدا نازل شده مراجعه نمائید که همانا این منزلت (کتاب اقدس و...) همه جهانیان را کافی خواهد بود! بنابراین اکنون که خداوند (جناب بهاءالله) از دنیا رفته اند وظیفه رفع اختلافات بهائیان با یکدیگر به عهده کتاب اقدس و سایر منزلت می باشد. ناظر بصیر و پژوهشگر خبیر را در این موضوع سوالاتی است: ۱- اگر کتاب می توانست به تنهایی رفع اختلاف کند به وجود رسول و ولی چه نیازی بود؟ ۲- وقتی اختلاف در خود کتاب اتفاق بیفتد و برداشت های مختلف از مطالب آن وجود داشته باشد چگونه این اختلافات با مراجعه به خود کتاب حل شدنی است؟ یعنی خود مطالب کتاب موجب اختلاف بین افراد شده آنوقت خود کتاب رافع اختلاف می شود؟! ۳- با وجود کتاب اقدس و سایر کتب بهائی چرا هنوز بین بهائیان اختلاف برطرف نشده و گروه های مختلف در درون بهائیت یکدیگر را مطرود و منحرف می خوانند و سلام و کلام با همدیگر را جایز نمی شمردند (همچون بهائیان بیت العدلی و بهائیان ارتدکسی) ۴- اگر اقدس برای رفع اختلاف جهانیان کافی است (انه لیکفی العالمین) چرا بهائیان از آن بهره نمی برند تا دردهای جهانی را درمان کنند؟! ۵- چرا فرزندان خود بهاءالله (ناقضین و ثابتین) به اقدس مراجعه نمودند تا اختلافاتشان برطرف شود و اینقدر به یکدیگر دشنام ندهند؟! ۶- اگر خود کتاب دچار تحریف شد و دیگر عاملی برای رفع اختلاف نبود بهائیان چه باید بکنند و اختلافاتشان را چگونه برطرف نمایند؟! ۷- خود میرزا چرا با تمسک به کتاب خودش (اقدس) نتوانست بین خود و برادرش ازل صلح و آشتی برقرار نماید و رفع اختلاف کند؟! ۸- با چه مدلی می شود با اقدس به رفع اختلاف پرداخت و مشکلات جهانی را حل و فصل نمود وقتی آن مدل در رفع اختلاف بین خود بهائیان جواب نداده است؟! ۹- وقتی با وجود کتاب اقدس بین بهائیان رفع اختلاف نشده و خود خدا هم (میرزا) فوت نموده گزینه دیگر برای رفع اختلاف در بهائیت چیست؟!

دفن اموات در بلور!!

از دیگر شگفتی های کتاب مقدس اقدس که آن را با سایر نحله ها متفاوت می نماید عنایت ویژه این کتاب به آرایش و ظاهر زیبا و فاخر و شکوهمند برای مردگان است. بهائی متوفی را باید با پنج لباس از گرانیقیمت ترین پارچه ها یعنی حریر و ابریشم بپوشانند و انگشتی های مخصوص با متن های ویژه در دستش نهند و آنگاه در تابوتی ساخته شده از بلور قرار دهند و سپس متوفای با این وسائل گرانیقیمت را در جایی نزدیک - که از یکساعت فاصله بیشتر نشود - دفن نمایند! این دستور خداوند (بهاءالله) است اما اگر کسی فقیر بود و توانائی نداشت می تواند بجای پنج لباس حریر و ابریشم، به یک نوع (حریر یا ابریشم) قناعت کند و به جای تابوت بلور هم تابوتی از سنگ های گرانبها یا چوب های فاخر و لطیف تهیه نموده و مرده خود را اینگونه تدارک نماید... چنین است حکم خدای علیم خبیر...!! این تشریفات حتما به نفع مرده بهائی و برای تکریم متوفای بهائی است که خیلی شیک پوش و آبرومند در پنج لباس از حریر خالص و ابریشم در محفظه ای بلورین بسیار جالب تر از اشیاء نفیس در موزه ها زیر خروارها خاک قرار گیرد و بر سایر مردگان که با لباس ساده ای از متقال به دیدار آخرت شتافته اند فخر فروشی نماید چون خدا اینگونه خواسته است...! (معلوم هم نیست که این خدا چرا اینقدر تبعیض کار و ناعادل است که در موقع ارسال ادیان سابق مثل اسلام اصلا به فکر تکریم و آرایش مرده ها نبوده و دستور فرموده مردگان را در لباس ساده ای از متقال و بدون تابوت و ساده دفن کنند اما موقع نزول بهائیت یکباره نظرش عوض شده عزت مرده آن هم از نوع مادی و ظاهری را در نظر گرفته و خواسته است این همه شیء گرانبها را

صاحبان مرده برای مرده تدارک کنند و حریر پوش یا ابریشم پوش و بلورین جایگاه او را در زیر خاک نهند!) عبارت کتاب اقدس این است: قد حکم الله دفن الاموات فی البلور و الاحجار الممتعه و الاخشاب الصلبيه اللطيفه و وضع الخواتيم المنقوشه فی اصابعهم انه لهوالمقتدرالحکیم... و ان تکفونه فی خمسہ اثواب من الحریر و القطن من لم یستطع یکتفی بواحدہ منهما کذلک قضی الامر من لدن علیم خبیر... حرم علیکم نقل المیت ازید من مسافه ساعه من المدینہ ادفنوه بالروح و الریحان فی مکان قریب! یعنی خداوند حکم نموده که مردگان را در بلور و سنگ های ارزشمند یا چوب های محکم و لطیف و انگشترهایی که عبارات بر آنها منقوش است و در انگشت آنها باشد، دفن نمائید که خدا توانا و داناست... و اینکه آنها را در پنج لباس از حریر یا ابریشم کفن کنید و کسی که استطاعت نداشت به یکی از آنها اکتفا نماید این گونه از جانب دانای آگاه فرمان صادر شده است... بر شما حرام است که مرده را بیشتر از مسافت یک ساعت منتقل کنید بلکه او را با روح و ریحان در مکانی نزدیک دفن نمائید! بهائی می پرسد: ۱- جسد جناب باب (نقطه اولی) چگونه از تبریز به حیفا در اسرائیل منتقل شد. آیا مسافت تبریز تا حیفا در آن موقع از یکساعت کمتر بود یا همگی منتقل کنندگان مطابق صریح کتاب اقدس، امر حرامی را مرتکب شدند؟! ۲- دفن اموات در بلور و حریر چه تکریم و بزرگداشتی برای مرده است؟! مگر لباس و منزل گرانیقیمت در دوره حیات موجب بزرگی محسوب می شده که در موقع مرگ موجب بزرگی و تکریم مرده بشود؟! ۳- اینهمه پول را صاحبان مرده از کجا بیآورند و به چه حکمتی خرج این تشریفات نمایند؟! وقتی یک ظرف بلور کوچک و یک تکه حریر یا ابریشم خالص هزاران تومان ارزش دارد یک تابوت به آن بزرگی از بلور که ارزشش از میلیونها تومان بیشتر می شود و نیز پنج لباس سراسر حریر و ابریشم را با مرده زیر خاک دفن کردن چه حکمتی دارد؟! ۴- ترکیب پنج لباس ابریشم و پنج لباس حریر چگونه باید باشد (از هر کدام چند تا) و در مورد ناتوانان که قرار است به یکی از آنها (ابریشم یا حریر) اکتفا کنند منظور چیست؟ یعنی هر پنج لباس را از یکنوع انتخاب کنند؟ (یکتفی بواحدہ منهما)؟! ۵- اگر اهالی دو کشور چین و هند (نزدیک سه میلیارد نفر) بخواهند بهائی شوند برای مرده آنها چه حجم بلور و حریر خالص لازم است (اقلا- پانزده میلیارد متر مربع حریر و پانزده میلیارد متر مربع ابریشم و پانزده میلیارد متر مربع بلور برای مردگان آنها الزامی است! این حجم تولید و تجارت و اشتغال زائی همه دولتمردان را اسیر خود می کند یعنی اسیر مردگان)؟! ۶- وقتی مردگان در لباس حریر کفن شده اند از پشت بلور چه چیز پیداست؟! (بویژه بلوری که زیر خروارها خاک پنهان است؟! حکمت بلور را تعیین فرمائید!

طلا بدهید اگر غمگین بسازید!

در بهائیت هر کس که دلی را غمگین کند و انسانی را محزون نماید بخاطر این گناه جریمه سنگینی را باید پردازد. این جریمه نوزده مثقال طلا- تعیین شده است! این محزون ساختن ممکن است به هر وسیله ای مثل جدال و نزاع و زد و خورد یا زخم زبان و تهمت و افترا و تمسخر و... بوقوع پیوندد لیکن باید این جریمه توسط خاطی پرداخت شود. در بادی امر از این همه عطوفت که در بهائیت نسبت به انسانها به عمل آمده شگفت زده می شویم و به تحقیق بیشتر می پردازیم: متن حکم در اقدس چنین است: «من یحزن احدا فله ان ینفق تسعه عشر مثقالا من الذهب هذا ما حکم به مولی العالمین!» هر کس، دیگری را محزون سازد بر او واجب است که نوزده مثقال طلا- انفاق کند. این آن چیزی است که مولای جهانیان به آن حکم داده است! در این حکم تامل می کنیم تا ابعادش را بهتر متوجه شویم: ۱- جریمه محزون ساختن یک نفر، نوزده مثقال طلاست که به پول امروز یک میلیون و هشتصد هزار تومان است. لذا هر بهائی که کسی را محزون کند باید این مبلغ را پردازد. ۲- همین بهائی اگر مرتکب فحشاء شود و زنا کند باید نه مثقال طلا یعنی به پول امروز هشتصد هزار تومان پردازد. پس جریمه زنا کردن هشتصد هزار تومان ولی جریمه محزون ساختن یک میلیون و هشتصد هزار تومان است! ۳- جریمه زنا را باید به بیت العدل داد اما در اقدس ذکر نشده که جریمه محزون ساختن را به چه کسی باید پرداخت لذا این گزینه ها مطرح است: الف: این جریمه هم مثل زنا به بیت العدل پرداخت شود. ب: این جریمه به

خود محزون شده پرداخت شود. ج: این جریمه به دیگران انفاق شود. در اینکه کدام گزینه درست است اقدس ساکت است. ۴- آیا هر محزون ساختنی مشمول جریمه است؟ گاهی طرف خطائی کرده که باید تنبیه یا محزون شود باز هم باید برای محزون کردن او باید یک میلیون و هشتصد هزار تومان پرداخت نمود؟ اقدس ساکت است. ۵- حزن یک امر قلبی است چگونه اندازه گیری می شود؟ از خود طرف باید پرسیم یا از چهره یا گریه یا ناله اش باید بفهمیم بعد یک میلیون و هشتصد هزار تومان بپردازیم؟! ۶- وقتی در یک برخورد کسی را چند بار محزون نمودند باید جریمه را چند برابر نمایند یا همان یک بار کافی است؟! ۷- کسی که گروهی را یا یک شهر یا یک ملتی را محزون ساخت به تعداد همه باید جریمه بپردازد؟! ۸- آیا پرداخت پول به بیت العدل بابت یک گناه عامل پیشگیری از وقوع جرم می تواند باشد و در جلوگیری از محزون ساختن افراد موثر است؟! ۹- اگر کسی توانائی مالی نداشت و دائما افراد را محزون کرد تکلیف او چیست؟! ظاهرا خود میرزا متوجه این مشکلات شده و زود چاره جوئی کرده است: «انه قد عفی عنکم فی هذا الظهور» یعنی این جریمه از شما برداشته شد!! بهائی می پرسد: پس فایده ذکر این حکم چیست؟! آیا با این معاف کردن جریمه، دیگر محزون ساختن مجاز است؟! آیا اصلا جریمه از ابتدا بی معنا بود و نباید جریمه پرداخت شود؟! یا در ظهورهای قبلی این حکم جریان داشت ولی در این ظهور برداشته شد؟! یا اصلا از ابتدا اشتباه کردیم که گفتیم حالا- با برداشتن جبران اشتباه می کنیم؟! یا این حرف ها فقط مانوری برای ارائه چهره انسان دوستانه بوده و فایده دیگری ندارد؟! یا...

تبعیض مضاعف نسبت به زنان!

در قسمت یازدهم ملاحظه فرمودید در کتاب اقدس بین زنان و مردان تفاوت هائی در بهره مندی از حقوق مادی و معنوی لحاظ شده است. مثلا- در لسان جناب میرزا، زنان شهروندانی هستند که نه تنها از بعضی امور مادی محروم هستند بلکه از بعضی امور معنوی نیز محروم می باشند. برای نمونه از تفاوت در ارث بین زن و مرد و اختلاف بین فرزندان ذکور و اناث در بهره وری از خانه مسکونی و البسه و لوازم شخصیه نام برده شد. در امور معنوی هم زنان از عبادت حج محروم هستند و همچنین برای همیشه زنان از عضویت در بیت العدل که مقام رهبری بهائیان است، ممنوع شده اند. این نگاه تبعیض آمیز به زن گوئی از یک نگاه استراتژیک در متون بهائی بر آمده است زیرا زنان به عنوان شهروند درجه دوم نگاه شده اند... نکته جالب توجه دیگری که در همین راستا به آن برمی خوریم این است که نه تنها در این نگاه استراتژیک، زنان موجودات درجه دوم محسوب می شوند بلکه بین خودشان هم از تفاوت هائی برخوردارند و مثلا بین زن شهری و زن روستائی تفاوت است و این را می توان تبعیض مضاعف نسبت به زنان نامید. توضیح اینکه در بهائیت مهریه زن روستائی کمتر از نصف مهریه زن شهری است! اگر شگفت زده شده اید بهتر است به این عبارت کتاب اقدس نگاه کنید: لایحقق الصهار الا بالامهار. قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالا من الذهب الابریز و للقری من الفضه و من اراد الزیاده حرم علیه ان يتجاوز عن خمسه و تسعین مثقالا- یعنی ازدواج جز با مهریه محقق نمی شود. برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و برای دهات و روستاها همین مقدار نقره! هرکس هم زیاده تر بخواهد حرام است که نباید از نود و پنج مثقال تجاوز کند... نتیجه اینکه زنان روستائی باید به نوزده یا نود و پنج مثقال نقره رضایت دهند و زنان شهری به همین مقدار طلا! چون مطلب بسیار صریح و روشن در حکم آمده توضیح افزون تر لازم به نظر نمی رسد لیکن این سوالات باقی می ماند: ۱- آیا تفاوتی بین روستاهای آفریقائی با روستاهای اروپائی نیست؟ یعنی هم زنان روستاهای آفریقائی باید نقره بگیرند و هم زنان روستاهای اروپائی؟! ۲- اگر روستائینی بودند که متمکن تر از شهری ها بودند تکلیف چیست؟ نقره مهریه شان باشد یا طلا؟! ۳- چرا زنان روستائی باید فکر کنند ارزش آنها نقره است و ارزش همتایان شهریشان طلا- و باید این سرشکستگی را تا پایان عمر تحمل کنند؟! ۴- اگر مرد روستائی بود و خواست زن شهری بگیرد باید طلا مهریه کند یا نقره و بالعکس؟! و این کار چه عواقبی بدنبال دارد؟! ۵- چرا خود خانواده ها اجازه ندارند بر اساس شرایط و امکانات و توانائی های خود مقدار مهریه را تعیین کنند؟! ۶- چرا فرد متمکن نتواند بیش

از نود و پنج مثقال طلا (کمتر از نه میلیون تومان) مهریه برای زنش بدهد و برای او این عمل حرام باشد؟! ۷- روستائیان متمکن چرا محکومند به اینکه بیش از سه میلیون تومان برای زنانشان مهریه ندهند؟! ۸- آیا دخالت در امور عرفی (مثل تعیین حداقل یا حد اکثر برای مهریه) به هم زدن آزادی های شخصی و اجتماعی نیست؟! آن هم در هزاره سوم و عصر توسعه حقوق مدنی و...؟! ۹- سازمان های جهانی و حقوق بشر در مورد نظامی که به اسم دین بین زنان شهری و روستائی فرق می گذارد چه وظیفه ای دارند؟!

اعتراض جایز نیست!

در نگاه شارع اقدس، اعتراض به امر بهائیت جایز نیست و حرام می باشد. عبارت اقدس چنین است: قل یا قوم ان لن تومنوا به لا تعترضوا علیه تالله یکفی مااجتمع علیه من جنود الظالمین! بگو ای قوم من اگر به امر، ایمان نیاورده اید حق اعتراض بر آن را ندارید. به خدا سوگند همین مقدار از سپاهیان ظالم که علیه آن اجتماع نموده اند کافی است! در مورد این منزوله هم سوالات پژوهشی زیر مطرح است: ۱- آیا منظور جناب میرزا از «قوم» در این عبارت، بهائیان معترض است؟! یعنی بهائیان به هیچ وجه حق اعتراض به امر را ندارند؟! ۲- یا اینکه منظور از قوم مسلمانان است که ایمان نیاورده اند و به آنها می گوید که نباید اعتراض نمایند؟! سوال این است کسی که ایمان به امر نیاورده برای اعتراض یا عدم اعتراض به بهائیت، به حرف میرزا گوش نمی دهد که میرزا به او بگوید واجب است اعتراض نمائی؟! ۳- آیا منظورش از «قوم»، بابی هاست که پس از باب به او ایمان نیاورده اند و به آنها می گوید نباید اعتراضی به من داشته باشید؟! چرا بابی ها حق اعتراض به او را نباید داشته باشند بر حالیکه بر خلاف نصوص بابی که برادرش ازل را جانشین معرفی کرده حق داشتند به او اعتراض کنند که چرا به وصایت باب گردن نهاده و برای خودش ادعای رهبری نموده و شریعت باب را منسوخ اعلام نموده است؟! ۴- آیا مقصود او از قوم، ادیان الهی است که نباید به او اعتراض کنند؟! چرا آنها حق اعتراض نداشته باشند در حالی که همگی آنها را منسوخ اعلام کرده و بی دلیل ادعای آوردن دین جدید نموده است؟! اما در مورد جمله بعدی او در همین عبارت هم سوالاتی مطرح است: ۱- هرکس به میرزا و بهائیت اعتراض کند ظالم نامیده می شود؟! ۲- معترضان به میرزا از داخل خانواده اش گرفته تا دولتیان و ملتیان همه ظالمند و میرزا مظلوم؟! ۳- آیا با ترس از اتهام «ظالم نامیده شدن» باعث نمی شود هیچ بهائی حق اعتراض به مطالب امری را به خود ندهد؟! ۴- این اصل «ظالم خواندن مخالفان» با ادعای روح و ریحان خواندن بهائیت و وحدت عالم انسانی و...، چگونه قابل جمع است؟!

شاهکار ارث در بهائیت!

از شاهکارهای اقدس در احکام تشریحی جدید به مناسبت قرن بیست و یکم و تناسب با هزاره جدید، بحث ارث می باشد. این آئین با منسوخ دانستن اسلام، به روش باب عمل کرده و ارث بران را به هفت طبقه تقسیم کرده و با روش ابجدی، برای هر طبقه سهمی تعیین نموده است. شاهکار این تقسیم و سهم بندی در این شاخص هاست: سهم برادر بزرگتر از برادران دیگر و خواهران بیشتر است. سهم برادران متوفی از خواهران بیشتر است. سهم پدر متوفی از سهم مادر بیشتر است. سهم همسر از سهم ذریه کمتر است. معلم متوفی اگر بهائی نباشد از سهم محروم است. در افراد بدون فرزند، سهم فرزندان به بیت العدل داده می شود. هر یک از طبقات وراثت که نباشند سهمشان به بیت العدل داده می شود. (بعبارت دیگر بیت العدل هم به نوعی از متوفی ارث می برد) اما تقسیم اولیه ارث را میرزا در اقدس این چنین مقرر می دارد: فرزندان: ۵۴۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم همسران: ۴۸۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم پدران: ۴۲۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم مادران: ۳۶۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم برادران: ۳۰۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم خواهران: ۲۴۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم معلمان: ۱۸۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم متن اقدس به این قرار است: (دقت کنید نحوه بیان را به رمز و رموز عربی و ابجد!) قد قسمنا الموارث علی عددالزء منها قدر لذریاتکم من کتاب الطاء علی عددالمقت! موارث را به عدد ۷ تقسیم کردیم. برای فرزندان از

مضرب ۹ (در عدد ۶۰) میشود ۵۴۰ و للازواج من کتاب الحاء علی عدد التاء و الفاء! (برای همسران از مضرب ۸ می شود ۴۸۰) و للآباء من کتاب الزاء علی عدد التاء و الکاف! (برای پدران از مضرب ۷ میشود ۴۲۰) و للامهات من کتاب الواو علی عدد الرفیع! (برای مادران از مضرب ۶ می شود ۳۶۰) و للاخوان من کتاب الهاء عدد الشین! (برای برادران از مضرب ۵ می شود ۳۰۰) و للاخوات من کتاب الدال عدد الراء و المیم! (برای خواهران از مضرب ۴ می شود ۲۴۰) وللمعلمین من کتاب الجیم عدد القاف و الفاء! (برای معلمان از مضرب ۳ میشود ۱۸۰) كذلك حکم مبشری الذی یدکرنی فی اللیالی و الاسحار! بعد یک اتفاق جالبی می افتد: میرزا گریه و زاری و ضجه فرزندان را در صلب پدران و مادران می شنود که از سهم کم خود ناراضی هستند. دل او به رحم می آید و تصمیم می گیرد که سهم آنها را زیادتر کند تا به گریه و زاری خاتمه دهند! این می شود که سهم فرزندان را دو برابر می کند و ۵۴۰ سهم را می کند ۱۰۸۰ سهم! بعد می بیند سهم بقیه به هم می خورد و آنچه قبلاً تشریح کرده و گفته (قد قسمنا الموارث... یعنی ما اینگونه موارث را تقسیم نمودیم...) باید عوض شود تصمیم می گیرد که عدد اضافه شده به سهم فرزندان را سر شکن کند روی بقیه و از هر کدام از هفت طبقه یاد شده یکی نود سهم کم نماید تا نسبت ۲۵۲۰ سهم عوض نشود! لذا تشریح قبلی در چند سطر قبل به عدد های زیر تغییر می یابد: سهم فرزندان: ۱۰۸۰ سهم سهم همسران: ۳۹۰ سهم سهم پدران: ۳۳۰ سهم سهم مادران: ۲۷۰ سهم سهم برادران: ۲۱۰ سهم سهم خواهران: ۱۵۰ سهم سهم معلمین: ۹۰ سهم بعد هم می گوید در نبود فرزندان و هریک از طبقات، سهام باید به بیت العدل داده شود (که تفصیل آن بسیار جالب است...) ضمناً خانه مسکونی و البسه مخصوصه متوفی هم مال پسر بزرگ است و پسران بعدی و خواهران سهمی در خانه مسکونی و البسه مخصوصه ندارند! حال که با این شاهکار قرن حاضر در هزاره سوم (با ادعاهای وحدت انسان ها و تساوی رجال و نساء و...) آشنا شدید پرسش های خود را مطرح نمائید که: چرا بین فرزندان در سهم بردن از خانه مسکونی تبعیض قائل شده اید؟! چرا بین زن و مرد و خواهر و برادر و معلم بهائی از غیر بهائی و... تفاوت و تبعیض روا داشته اید؟! چرا از اول ضحیح و ناله فرزندان را نشنیدید که تشریعتان را عوض نکنید؟! چرا شما که خدائید در ادیان قبلی ناله فرزندان و غیر فرزندان را نشنیدید و ترتیب اثر ندادید؟! چرا تشکیلات بیت العدل در اسرائیل در ارث هر کسی وجود دارد (جزو ورثه هر بهائی است) و این پول ها را بیت العدل برای چه می خواهد و چه می کند و به چه کسی حساب پس می دهد (از مالیات هم که در اسرائیل معاف است)؟! چرا و چرا...؟! اضافه می کنم: این محاسبات توسط چه کسی انجام می شود؟! لابد نماینده بیت العدل! زیرا باید حضور داشته باشد تا ببیند از این ۷ طبقه کدامیک هستند و کدامیک نیستند تا سهم غائبان را برای بیت العدل مصادره کند! یعنی این تشکیلات در همه جا زمام بهائیان را با نظم حزبی از حیات تا ممات در دست دارد و هیچ کس هم حق تخلف ندارد: نظام سجلی اش در دست آنهاست، جرمه فسادش را باید به آنها بپردازد با هر گونه مخالفت با آنها، به مجازات طرد محکوم می شود و نوزده درصد سود کسب و کار را هم باید به آنها بدهد و در ارث هم آنها شریکند و به ازای هر عضو غائب در ۷ گروه ورثه، سهمشان را مصادره می کند... لابد سهم معلمان را هم آنها برمی دارند زیرا در طول دوره کودکی تا جوانی آنها معلمین بهائی را برای افراد می گمارند! معلمین هم اگر بخواهند ارث ببرند باید حرف آنها را گوش دهند تا محکوم به طرد نشوند که از ارث محروم گردند!!!

جواز چند همسری در بهائیت!

خود میرزا حسینعلی (شارع امر بهائی) برای خویشتن چهار همسر اختیار نمود لیکن به بهائیان اجازه گزینش بیش از دو همسر را نداده است اما در عوض اجازه فرموده دوشیزگان بکر را به عنوان خدمتکار در منزل داشته باشند و برای آن هم حد و اندازه ای معین نموده است! منظور از دو همسری هم این است که در زمان واحد فرد می تواند دو همسر داشته باشد و از هر کدام هم دارای فرزندان باشد و همسران هم حق هیچ اعتراضی را ندارند. میرزا در این اجازه به مردان برای انتخاب دو همسر هیچ توصیه ای هم در

مورد رعایت شرایط عدم تبعیض بین دو همسر و شرط عدالت نموده و راحتی خود مرد را شرط قرار داده است!! در واقع عدم جواز گزینش بیش از دو همسر را هم همین راحتی دانسته و گفته اگر مرد راحتی خود و همسر اول را می خواهد به همان یک همسر قناعت کند اما آزاد است دو همسر انتخاب کند اگر اینطور خودش راحت تر است اگرچه همسر اول او از این کار ناراحت باشد!! کیفیت سلوک با دو همسر هم طبیعتاً به همین راحتی مرد که اساس تشریح دو همسری است برمی گردد. ملاحظه انصاف و عدالت بین دو همسر تحت الشعاع راحتی مرد قرار می گیرد که گزینش دو همسر را بر گزیده است! اما بلافاصله بعد از اعلام جواز دو همسری، اجازه می دهد دوشیزگان بکر (ازدواج نکرده) را در منزل به عنوان خدمتکار داشته باشند! تشریح این حکم یعنی آوردن دوشیزه به عنوان خدمتکار در خانه بعد از حکم ازدواج با دو همسر دارای معنای خاصی است زیرا انتخاب خدمتکار برای خانه (چه زن و چه مرد) چه ربطی به ازدواج دارد؟! او بلافاصله بعد از تحدید همسران به دو تا اجازه می دهد دوشیزه بکر (و نه بانوی خدمتکار ازدواج کرده) را به عنوان خدمتکار در خانه داشته باشند! به عبارات اقدس در این زمینه توجه فرمائید: قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثین والذی اقتنع بواحد من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکراً لخدمته لا باس علیه اکنون که با حکم دو همسری و جواز داشتن دوشیزگان به عنوان خدمتکار در خانه در کتاب اقدس آشنا شدیم مروری می کنیم به یکی از تعالیم مهم بهائی که تساوی حقوق رجال و نساء است و ببینیم در این حکم این اصل رعایت شده است؟! آئینی که مدعی تساوی حقوق رجال و نساء است چرا به زن این اختیار را نمی دهد که از ازدواج دوم مرد جلوگیری کند و مرد می تواند بدون اذن او همسر دوم اختیار کند (در اقدس هیچ شرطی برای ازدواج دوم جز راحتی مرد نگذاشته است تازه عدم راحتی زن اول هم مانع ازدواج دوم مرد نیست) آیا زن بهائی اگر به ازدواج دوم مردش راضی نباشد می تواند جلو نص صریح کتاب اقدس بایستد و مانع ازدواج دوم همسرش بشود؟ آیا می تواند از آوردن دوشیزه بکر توسط همسرش به خانه جلو گیری کند؟! جالب است بدانید خود بهاء الله دختر دوشیزه و بکر خود را در ایام ریاست برادرش یحیی صبح ازل بر بایان، برای او به خانه اش می فرستد تا در او تصرف نماید اما او از این کار خشمگین می شود و دختر را برمی گرداند و می گوید چنین چیزی در بیان تشریح نشده است. اما میرزا قانع نمی شود و دوباره دخترش را برای ازل می فرستد که حداقل این دختر را برای پسرش به عنوان خدمتکار بپذیرد باز هم یحیی نمی پذیرد و دختر را پس می فرستد! آیا اگر زن بی عدالتی از مرد دید می تواند شکایت کند (مطابق کدام نص اقدس)؟! آیا با تعدد زوجات، تساوی حقوق زنان با مردان لطمه ای نمی بیند؟!!

اقدس و انحصار طلبی!

نویسنده اقدس معتقد است یک خط از مطالب او یا یک آیه از آیاتش، از مجموع مطالب کتاب هائی که از اول تا آخر تاریخ نوشته شده، برتر و بالاتر است! و در این سخن روی او با کتاب های آسمانی قبل مثل تورات و انجیل و قرآن است زیرا وقتی از اینها برتر شد از دیگر کتاب ها که بشری هستند به طریق اولی برتر خواهد بود! عبارت اقدس را ببینیم: من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین والآخرین جناب میرزا حسینعلی می فرماید: هرکس یک آیه از آیات مرا بخواند، برای او بهتر است از اینکه کتابهای اولین و آخرین (پیشینیان و پسینیان) را بخواند! همچنین چند خط قبل از این عبارت هم فرموده است: لیس لاحد ان یتمسک الیوم الا بما ظهر فی هذا الظهور. هذا حکم الله من قبل و من بعد یعنی امروز کسی حق ندارد به آئینی جز آنچه در این ظهور آشکار شده متمسک شود. این حکم خداست از قبل و در آینده! بنابر این جناب میرزا رهبر بهائیت، به اعلی الصوت در اقدس اعلام می نماید: از هیچکس پذیرفته نیست امروز غیر بهائی باشد این حکم از گذشته بوده و در آینده هم ادامه دارد و هیچ کتاب دیگری هم جز اقدس صلاحیت طرح در امروز را ندارد چون یک آیه از اقدس با تمام کتابهای اولین و آخرین برابری می کند، بلکه یک آیه اقدس از همه آنها برتر است! ضمناً نیاز به هیچ چیز دیگر هم ندارید که بشناسید چون اگر بیائید و مرا بشناسید به مقصود رسیده

اید پس وقت را تلف نکنید و بیائید مرا بشناسید: من عرفنی فقد عرف المقصود و من توجه الی فقد توجه الی المعبود هرکس مرا (میرزا حسینعلی نوری را) بشناسد مقصد و مقصود را شناخته است و هرکس به من توجه کند به معبود توجه کرده است! لذا وظیفه شما مردم جهان امروز و جهان آینده، شناخت من (میرزای نوری) است و با شناخت من دیگر به شناخت معبود هم نیاز ندارید چون اگر من را بشناسید معبود را شناخته اید و اگر به من توجه کنید به خدا توجه کرده اید (زیرا که من همان معبودم)! حال برای اینکه کمی به اهمیت این فرموده اقدس پی ببریم بعضی از این آیات که قرار است با کتب اولین و آخرین برابری نماید بلکه از آنها برتر هم باشد مرور می کنیم: ۱- انگ زدن و داغ نهادن به پیشانی دزد ۲- دادن قسمتی از ارث به بیت العدل در اسرائیل ۳- دادن جریمه زنا به شکل طلا به همانجا ۴- سوزاندن کسی که خانه ای را بسوزاند ۵- تبعیض بین زنان شهری و روستائی ۶- تعویض وسائل خانه هر نوزده سال یکبار! ۷- وجوب شستن پا! ۸- رفع اختلاف با اقدس! ۹- دفن اموات در بلور! ۱۰- درجه دوم بودن زنان ۱۱- ممنوع بودن سر تراشی ۱۲- مجاز بودن چند همسری ۱۳-..... (به مباحث آشنائی با کتاب اقدس بیست و سه قسمت قبل مراجعه فرمائید) لذا برای نمونه اگر یک آیه از همین آیات اقدس را بخوانید برای شما بهتر از خواندن همه کتب پیشینیان و آیندگان است!

ازدواج با محارم و اقارب!

اشاره

در کتاب اقدس با عبارت کوتاه «قد حرمت علیکم ازواج آبائکم» فقط ازدواج با «زن پدر» تحریم شده و از تحریم ازدواج با سایر محارم سخنی گفته نشده است. این موضوع تبدیل به جنجال بزرگی شده است مبنی بر اینکه چون در کتاب اقدس فقط ازدواج با زن پدر تحریم شده پس بهائیان ازدواج با محارم مثل خواهر و مادر و خواهر زاده و برادر زاده و خاله و عمه و... را حرام ندانسته و به این کار مبادرت می ورزند... در مقابل بهائیان نیز خشمگینانه این موضوع را رد کرده و می گویند این یک اتهام بی اساس است و آنها به چنین کاری مبادرت نمی ورزند و تا آنجا که تحقیق شده این سخن آنها هم نادرست نیست و جز چند گزارش محدود، چنین عرفی در میان بهائیان ایران گزارش نشده است. اما پژوهشگران متون، به صرف عدم گزارش ازدواج با محارم در میان بهائیان، نمی توانند نتیجه بگیرند که ازدواج با محارم بجز زن پدر در بهائیت مجاز نباشد زیرا باید دید متون بهائی در این زمینه چه می گوید. تا آنجا که بنده تحقیق نموده ام جناب میرزا (بهاءالله) در کتاب های دیگرش چیزی که ناسخ یا ناقض عبارت اقدس باشد بیان ننموده و تحریم ازدواج با محارم را صراحتاً منحصر در «زن پدر» اعلام نموده است. به نقل کتاب «گنجینه حدود و احکام»، فرزند او عباس عبدالها که نقش مبین متون را دارد در پاسخ اعتراضات به امر بهائی در این موضوع بطور کلی حرف زده و گفته است که از این عبارت اقدس بر نمی آید که ازدواج با محارم به این یکی منحصر باشد اما خود او به هیچ متن و عبارتی در آثار پدرش که مکمل این عبارت باشد اشاره ای نمی کند و می گوید تعیین تکلیف در این زمینه به بیت العدل راجع است! از شوقی افندی نیز سخنی بر خلاف این مطلب مشاهده نشد. پژوهش را ادامه می دهیم تا ببینیم سرانجام تکلیف ازدواج با محارم چه می شود؟ بیت العدل فعلی در سال ۱۹۶۳ ایجاد می شود. پس در طول این حدود هفتاد سال همچنان حرمت ازدواج با محارم منحصر به ازدواج با زن پدر است که در اقدس آمده و هیچ چیزی به آن اضافه نشده است. به سراغ بیت العدل می رویم که مطلب به او ارجاع شده تا ببینیم چه تصمیمی گرفته و تکلیف را به چه نحو مشخص نموده است؟ (فعلاً به اختلافات و دسته بندی های پس از شوقی در مورد قانونی نبودن بیت العدل فعلی که بدون ولی امر فاقد مشروعیت است، کاری نداریم) اما بیت العدل حدود هیجده سال بعد یعنی در ۱۵ ژانویه سال ۱۹۸۱ در پاسخ سوال یکی از بهائیان که از ازدواج بین فامیلی پرسیده با صراحت اعلام نموده همچنان تحریم ازدواج با محارم و اقارب منحصر در زن پدر است... منشی بیت العدل می نویسد: «در این نامه شما راجع به محدودیت های

حاکم بر ازدواج با اقارب سوای موردی که ازدواج با زن پدر را ممنوع می سازد سوال کرده اید بیت العدل اعظم همچنین خواسته اند به اطلاع شما برسانیم که آن معهد اعلی هنوز موقعیت را برای صدور قوانین تکمیلی راجع به ازدواج با اقارب مقتضی نمی داند! و ادامه می دهد: «بنابراین تصمیم گیری در این مورد به عهده خود نفوس مومنه محول شد...!» (به نقل از کتاب انوار هدایت صفحه ۴۸۷ حکم ۱۲۸۹ در موضوع ازدواج بین فامیلی) بنابراین بیت العدل نه تنها حکم اقدس در مورد انحصار حرمت ازدواج با اقارب به زن پدر را تایید کرده و همچنان آن را جاری شمرده و می گوید هنوز زمان تغییر آن نرسیده بلکه کار را به خود بهائیان واگذار نموده است که طبق شرایط شخصی و محیطی و اقتضائی عمل نمایند به نوعی که آبروی بهائیت مخدوش نشود! سوالات پژوهشی که برای پژوهشگران مطرح می شود: ۱- در میان محارم و اقارب زن پدر چه ویژگی دارد که فقط ازدواج با او حرام است؟ ۲- چرا خود میرزا تکلیف ازدواج با سایر محارم را مشخص ننموده و موضوع را به بیت العدل ارجاع داده است؟ ۳- آیا می توان نتیجه گرفت از زمان تالیف کتاب اقدس تا زمان تاسیس بیت العدل (دوره بهاءالله و عبدالبها و شوقی و مدتی پس از آن تا تشکیل بیت العدل در ۱۹۶۳ (حدافل هفتاد سال) ازدواج با محارم بجز زن پدر طبق متون منعی نداشته است؟ ۴- چرا بیت العدل با وجود فشارهایی که در این موضوع بر بهائیان بوده هنوز موقعیت را برای صدور قوانین تکمیلی راجع به ازدواج با اقارب مقتضی نمی داند و از آغاز شروع به کار تا زمان حاضر (نزدیک پنجاه سال) همچنان از میان اقارب فقط ازدواج با زن پدر را حرام شمرده است؟! ۵- آیا عبارت بیت العدل که «تصمیم گیری در این مورد به عهده خود نفوس مومنه محول شد» به معنای جواز ازدواج با محارم و اقارب نیست که هر کس خودش تصمیم بگیرد و اقدام کند که اگر با اقاربش ازدواج کرد هیچ کار قبیح و حرامی طبق نصوص بهائی مرتکب نشده است!!

پرسش و پاسخ پیرامون ازدواج با محارم و اقارب!

ساحل: باسلام بر یاس گرامی من مقاله شما را مطالعه نمودم و مطلبی به ذهنم آمد که آنرا بیان می نمایم و از شما خواهشمندم آنرا بررسی نموده و نتیجه را بازگو نمایید. با توجه به متن کتاب ادیبانه تنبیه النائمین جناب بهاءالله دختر خود را به عنوان کنیز به نزد برادرشان جناب ازل می فرستند. از آنجایی که میدانیم کنیز با صاحب خود محرم میشود و حتی میتواند از او بچه دار نیز گردد، آیا این شبهه بوجود نمی آید که شاید حضرت بهاء حدافل برادر زاده را از دایره محارم خارج نموده باشند؟ یاس: با عرض ارادت خدمت ساحل در پاسخ به سوال شما چند گزینه متصور است: ۱- بهاءالله مطابق نص اقدس ازدواج با اقارب (به استثنای زن پدر) را حرام نمی دانسته لذا دخترش را برای یحیی صبح ازل (برادرش) فرستاده زیرا ازدواج عمو با برادر زاده از نظر اقدس منعی نداشته است. ۲- بر اساس مانع نداشتن بکارگیری دختر بکر به عنوان کنیز یا خدمتکار در کتاب اقدس (من اتخذ بکرا لخدمته فلا باس علیه)، دختر را به یحیی صبح ازل پیشکش کرده است تا به عنوان کنیز همه گونه در خدمت او باشد. ۳- می خواسته بطور عملی به رهبر بایه یعنی صبح ازل بگوید احکام باب نسخ شده و دیگر ازدواج با اقارب از تحریم در آمده است. ۴- تصمیم داشته رابطه اش را با یک ازدواج فامیلی (آن هم از نوع ازدواج با اقارب) با صبح ازل بیشتر کند تا از فشار مخالفان بایی اش (که در میان مریدان یحیی زیاد بودند) بر خود بکاهد. ۵- می خواسته یک عنصر نفوذی در خانه رهبر بایه داشته باشد و چون از نظر او ازدواج با اقارب منعی نداشته با پیشکش کردن دختر این منظور را عملی کرده است... اما چون یحیی دست او را خوانده به شدت با این کار او مخالفت کرده و دختر را پس فرستاده و گفته این کار در بایه و در کتاب بیان اجازه داده نشده است... والله اعلم بحقایق الامور! ساحل: با سپاس از یاس ظریف به نکات جالبی اشاره شده است. با توجه به آنچه شما فرمودید: «در مقابل بهائیان نیز خشمگینانه این موضوع را رد کرده و می گویند این یک اتهام بی اساس است و آنها به چنین کاری مبادرت نمی ورزند و تا آنجا که تحقیق شده این سخن آنها هم نادرست نیست و جز چند گزارش محدود، چنین عرفی در میان بهائیان ایران گزارش نشده است.» دیگر نیازی

نیست تا همراهان دیانت بهایی از طرح این مساله خشمگین گردند چرا که این سنت را حضرت بهاء پایه نهاده اند. در یکی از سایت‌ها مطلبی در این موضوع از فردی بهائی به نام کوشا آمده که خواسته است به نحوی ازدواج با محارم را توجیه نماید. خلاصه سخن او این است: ۱- مخالفان دین بهائی آیه مبارک را تحریف کرده و از آیه استنباط کرده که حرمت ازدواج با محارم منحصر به زنان پدر است در حالی که در این حکم اشاره به سایر محارم نشده و از این نمی‌توان استنباط کرد که تحریم منحصر به زنان پدر است. ۲- روش کلی حضرت بهاء‌الله در وضع قوانین چنین بوده که اصل حکم را بیان فرموده و فروع را به بیت العدل اعظم راجع فرموده. جناب زین‌المقرین در مورد حلیت و حرمت نکاح اقارب سؤال کرده در جوابش حضرت بهاء‌الله چنین فرموده «در این امور هم به امنای بیت العدل راجع است» (سوال ۵۰ از رساله سوال و جواب) تعیین حدود محارم را بیت العدل اعظم تعیین خواهد کرد و در مورد حد زنا و لواط و سارق و مقادیر آن نیز فرموده تعیین مقادیر حد به بیت العدل راجع است (سوال ۴۹) لذا ملاحظه می‌شود که حرمت ازدواج منحصر به زنان پدر نیست و یا نمی‌توان از این آیه استنباط کرد که چون در ادامه آیه مطلبی در این باره ذکر نشده دلیل بر این است که ازدواج با بقیه محارم حلال است و کلاً این نوع تصور شایسته عالم انسانی نیست که خود را آنچنان پست و حقیر شمارد که در فکر ازدواج با خواهر و مادر و دختر خود باشد در عالم حیوان شاید مصداق داشته باشد ولی در عالم انسانی بسیار بعید است مگر از افرادی که در نهایت توحش و حیوانیت باشند از نظر شارع بهائی تحریم محارم از بدیهیات است و نمونه‌های آن را می‌توان در آثار مبارکه زیارت کرد. جناب کوشا آنقدر از متون بهائی بی اطلاع بوده اند که نمی‌دانند خود بیت العدل که مرجع تعیین انحصار یا عدم انحصار تحریم ازدواج با اقارب به زن پدر است صراحتاً اعلام کرده است که: «تصمیم‌گیری در این مورد به عهده خود نفوس مومن محول شد...!» و منشی بیت العدل گفته است: «در این نامه شما راجع به محدودیت‌های حاکم بر ازدواج با اقارب سوای موردی که ازدواج با زن پدر را ممنوع می‌سازد سوال کرده اید بیت العدل اعظم همچنین خواسته اند به اطلاع شما برسانیم که آن معهد اعلی هنوز موقعیت را برای صدور قوانین تکمیلی راجع به ازدواج با اقارب مقتضی نمی‌داند!» (انوار هدایت صفحه ۴۸۷ حکم ۱۲۸۹ در موضوع ازدواج بین فامیلی) بنابراین ایراد تهمت از سوی کوشا به مخالفان بهائی که به تحریف حکم اقدس پرداخته اند و بیان این مطلب که تحریم ازدواج با اقارب در بهائیت منحصر به زن پدر نیست، امری یاوه و فرافکنی است و بهتر است کوشاها اول بروند متون خود را بخوانند بعد به دفاع از بهائیت برخیزند و به دیگران تهمت تحریف زنند. وقتی خود بهاء‌الله حرمت را منحصر در زن پدر می‌داند و تفصیل را به بیت العدل ارجاع می‌دهد و بیت العدل هم می‌گوید موضوع به خود بهائیان ارجاع شده که هر طور خواستند عمل کنند و شرایط برای تکمیل دایره تحریم ازدواج با اقارب بجز زن پدر هنوز فراهم نیست، ایشان چکاره اند که می‌گویند سایر اقارب هم در دایره تحریم می‌گنجند؟! آیا کوشا نقش بهاء‌الله را دارد که حکم اقدس را عوض یا تکمیل نماید یا به جای بیت العدل نشسته است؟! اما با این حرف کوشا موافقیم و از قول ایشان این مطلب را خطاب به بیت العدل می‌گوئیم که: «کلاً این نوع تصور شایسته عالم انسانی نیست که خود را آنچنان پست و حقیر شمارد که در فکر ازدواج با خواهر و مادر و دختر خود باشد در عالم حیوان شاید مصداق داشته باشد ولی در عالم انسانی بسیار بعید است مگر از افرادی که در نهایت توحش و حیوانیت باشند...!!» و درباره این گفته‌شان که: «از نظر شارع بهائی تحریم محارم از بدیهیات است و نمونه‌های آن را می‌توان در آثار مبارکه زیارت کرد» طلب مدرک می‌کنیم و می‌گوئیم وقتی بیت العدل صراحتاً گفته هنوز تحریم منحصر در زن پدر است و کار به خود افراد بهائی واگذار شده دیگر به چه دلیلی می‌گوئید «از نظر شارع بهائی تحریم محارم از بدیهیات است» یعنی بیت العدل خبر ندارد و شما خبر دارید؟! معلوم است افراد بیسوادی که به دفاع اینگونه می‌پردازند قصد بد نام کردن خود بهائیان را دارند تا آنها را به بی‌اطلاعی از متون بهائی نسبت دهند...

هر نجاست و ناپاکی که در جهان بود به یمن طلوع میرزا، پاک و طاهر گردید! این عبارت اقدس است: «قد انغمست الاشیاء فی بحر الطهاره فی اول الرضوان اذ تجلینا علی من فی الامکان...» در اول ماه رضوان که ما بر اهل امکان تجلی کردیم، همه اشیاء در دریای پاکی و طهارت وارد شدند!... لذا در بهائیت مطابق این حکم، هیچ چیز نجسی وجود ندارد یعنی ادرار و مدفوع انسان و حیوان و خون و شراب و مردار انسان و حیوان و... همه پاک هستند و دیگر نباید آنها را نجاست خواند زیرا به میمنت ظهور جناب میرزا در اول ماه رضوان، اصلاً نام نجاست از روی همه اشیاء نجس برداشته شد و همه در دریای طهارت و پاکی غوطه ور شدند...! و طبیعتاً کسانی هم که بدلیل عدم رعایت این نجاست و پاکی، نجس بودند (مثل مشرکین) به تبع پاک شدن همه نجاسات، آنها هم پاک شدند! پس نه تنها حکم نا پاک بودن از همه نجاسات برداشته شد بلکه حکم ناپاکی از مشرکین و ملل دیگر هم برداشته شد و آنها هم پاک گشتند. این هم عبارت اقدس در این زمینه: «و کذلک رفع الله حکم دون الطهاره عن کل الاشیاء و عن ملل اخری موهبه من الله...» و بدینگونه خداوند حکم عدم پاکی را از همه اشیاء و نیز ملل دیگر برداشت تا بر شما موهبتی کرده باشد...! در واقع برای آنکه جوابی به پرسشگران از این حکم عجیب بدهد دلیل این حکم را از جانب خدا - که تا به حال توسط همه پیامبرانش اینها را نجس اعلام کرده بود - یک «هدیه و موهبت از ناحیه خدا برای مردم» اعلام می نماید! سپس در ادامه این موهبت الهی (یعنی پاک شدن یکباره همه نجس ها) شگفتی دیگر را رقم می زند و اختصاصاً از آب نطفه (منی) نام می برد و می گوید: به خاطر مهربانی خدا بر مردمان، خداوند حکم به پاک و طاهر شدن منی داد. بروید و با روح و ریحان خدا را بخاطر این مرحمت شکر کنید! متن اقدس: «قد حکم الله بالطهاره علی ماء النطفه رحمه من عنده علی البریه اشکروه بالروح و الريحان...» اما چرک ها و مکروهات (اوساخ) را دستور می دهد سه بار با آبی که به خاطر هوا تغییر نکرده بشویند! پژوهشگر در اقدس با این متن ها به این پرسش ها می رسد: ۱- در اول رضوان چه اتفاق فیزیکی و شیمیایی در عالم رخ داد که همه نجاسات پاک شدند؟! ۲- آیا بهائیت در برخورد با ادرار و مدفوع و مردار و سایر نجاساتی که حالا- پاک اعلام شده پرهیزی دارد؟! و آیا آلودگی به این نجاسات را بد نمی شمرد (چون آنها پاکند و هر حکمی که بر سایر پاک ها می شود بر اینها هم جاری می کند)؟! ۳- وقتی همه نجاسات پاک شدند چکیدن قطره خون و منی و ادرار بر لباس و بدن مثل چکیدن آب و آب میوه می شود و اشکالی در بدن و لباس ایجاد نمی کند؟! ۴- اگر حکم پاک بودن این نجاسات، مرحمت و موهبت خدائی است این خدا چرا با امم قبل این مهربانی را نکرده و اینقدر آنها را بخاطر رعایت حد نجاست و پاکی به زحمت انداخته است؟! ۵- چرک ها (اوساخ) چه پلیدی دارند که باید سه بار با آب شسته شوند اما نجاسات این پلیدی را ندارند و حکم شستن برای آنها ذکر نشده است؟! ۶- آیا با امثال این احکام شگفت، بنیاد خداپرستی ویران نمی شود زیرا هر عاقلی با شنیدن این احکام با خود می گوید: این جناب خدا چه خدائی است که شش هزار سال با نجاست و پاکی مردم را سرکار گذاشته و یکباره دلش به رحم آمده و همه را پاک اعلام نموده است؟! ۷- گیرم که اقدس بگوید همه قاذورات و نجاسات پاکند آیا دانش جدید هم این ها را پاک می داند؟! آیا در بیمارستانها با لباس و ملحفه های بیماران که آلوده به خون و نجاسات است برخورد پاکی و عدم آلودگی می کنند؟!

حرام بودن اعتراض بر زمامداران!

جناب میرزا در اقدس، هرگونه اعتراضی را بر حاکمان و زمامداران جائز ندانسته و اکیدا دستور می دهد امور آنها را به خودشان واگذارید و به آنها اعتراض ننمائید و به جای آن به قلوب توجه نمائید. عبارت او چنین است: لیس لاحد ان يعترض علی الذین یحکمون علی العباد! دعوا لهم ما عندهم و توجهوا الی القلوب یعنی جائز نیست بر احدی که بر زمامدارانی که بر بندگان حکم می رانند اعتراض نماید! واگذارید برایشان آنچه نزد آنان است و به دلها توجه نمائید! چون در این دستور هیچ قیدی توسط میرزا ذکر نشده طبیعتاً این عدم اعتراض، هرگونه اعتراض زبانی و کتبی و رسانه ای و انواع مبارزه بیانی و سیاسی و فرهنگی و چریکی و... را

در برمی گیرد و هیچ بهائی حق ندارد در هر مسندی که نشسته است بر حاکمانی که به خطا می روند انواع اعتراضاتی که بر شمرده شد را اعمال نماید! از عبارت «توجهوا الی القلوب» برمی آید که میرزا با این دستور می خواهد بگوید حکومت ظاهری را برای زمامداران واگذارید تا بر ابدان مردمان حکمروائی نمایند و خودتان به فکر حکومت بر دل ها باشید و تسخیر قلوب را وجهه همت خود سازید. بر این اساس چون باید کار حاکمان را به حاکمان وا گذاشت پس اعتراض به آنها به هیچوجه جایز نبوده و نیست و بهائی حق هیچ اعتراضی بر حاکمان را ندارد! بر همین قیاس است تعلیم «عدم دخالت در سیاست» که جزو تعالیم دوازده گانه بهائی است و ناظر به این است که بهائی حق ندارد به هیچ وجه در امور سیاسی کشوری که در آن زندگی می کند بپردازد و این هم بطور عام است و هر معنائی که امروزه بر «سیاست» اطلاق می شود را در بر می گیرد. اکنون نمی خواهیم به عدم اجرای این حکم و تعلیم توسط خود میرزا و سایر رهبران و تابعان بهائی در طول تاریخ یکصد و شصت ساله و تناقضاتی که در متون و عمل آنها وجود داشته و دارد، بپردازم (که البته بسیار مهم است و هم امروز به عیان می بینیم تشکیلات بهائیت و اعضای آنها از اصلی ترین معارضان حاکمیت اند و با انواع ابزارها این معارضه را برپا نموده و جنگی تمام عیار را علیه حاکمیت در پهنه بین المللی ترتیب داده اند) و آن را به زمانی دیگر وامی گذارم اما این پرسش ها را که برای بنده و پژوهشگران است مطرح می نمایم: ۱- اگر بر حاکمان اعتراضی نشود امر دنیای مردم در موارد خطای حاکمان چگونه سامان گیرد؟! ۲- آیا این عدم اعتراض و خنثی بودن، نوعی جهت گیری در مسیر ظلم آنها نیست و شرکت در گناهشان محسوب نمی شود؟! ۳- آیا وقتی می خواهید به قلوب بپردازید مردم را دستور می دهید اقلا در قلوب معترض حاکمان باشند یا آنجا هم می گوئید اعتراض قلبی هم طبق دستور کلی میرزا جایز نیست و اگر اعتراض قلبی جایز باشد حاکمان شما را به نفاق در مورد خود متهم نمی سازند؟! ۴- تکلیف کسی که به حاکمان اعتراض به حق نماید چیست؟ آیا از بهائیت طرد اداری یا روحانی می شود؟! چه کسانی تا بحال به این وضع دچار شده اند؟! ۵- آیا این حرمت اعتراض بر زمامداران، خود تاکتیکی جهت نفوذ در حاکمیت ها - چنانکه در دوره پهلوی دوم دیده شد - نبوده است؟! ۶- آیا ظالمان زمانه با این روحیه بهائیان همراه نشده در خاطر جمعی کامل از آنها، تیغ ظلمشان را بر اقشار دیگر ملت فرود نمی آورند؟! ۷- اگر این تعلیم در بهائیت هست چه نسبتی بین آنها و سیدالشهداء سلام الله علیه می باشد و آیا دعوی دوستی با آنحضرت تاکتیکی برای سوار شدن بر معتقدات جامعه عاشق اباعبدالله علیه السلام و نوعی نفاق نیست یا اینکه بهتر است بگوئیم روش آنحضرت در ظلم ستیزی چون فطری است مقبول همگان است و خود ابطال طبیعی این حکم اقدس است؟!

آزادی مشروط در پرسیدن!

در کتاب اقدس جناب میرزا، یک لطف بزرگ در حق انسانها به عمل می آورد و آن اینکه تحریم شریعت باب در موضوع «پرسش کردن» را مرتفع نموده و بطور مشروط آن را آزاد می نماید! این عبارت اقدس است: چون در آئین باب و کتاب بیان، پرسش کردن و سوال نمودن برای شما حرام شده بود خدا تصمیم گرفت این حکم را از شما بردارد تا بتوانید سوال نمائید! البته این اجازه مشروط است به اینکه از چیزهایی بپرسید که به آن احتیاج دارید نه آن چیزهایی که مردان قبل از شما به آن سخن می گفتند...! پرسش های شما باید از چیزهایی باشد که به نفع شما باشد در موضوع امر الله (بهائیت) و اقتدار آن. خدا اینگونه باب فضل و بخشش خود را بر همه کسانی که در آسمانها و زمین ها هستند گشوده است!! حرم علیکم السؤال فی الیاب عفاالله عن ذلک لتسئلوا ما تحتاج به انفسکم لا ما تکلم به رجال قبلکم... استلو ما ینفعکم فی امر الله و سلطانه قد فتح باب الفضل علی من فی السموات و الارضین! اگر تاریخ نگارش دو کتاب بیان و اقدس را در نظر بگیریم که به یک قول حدود بیست و پنج سال فاصله دارند در این مدت طبق شریعت بیان کلیه بابیان و معتقدان به این کتاب از پرسش نمودن منع شده و این عمل برای آنها حرام شده بود. یعنی حتی خود میرزا که معتقد به باب بود نمی بایست سوالی بنماید. به قول خود او اساس شریعت باب بر سوزاندن و خراب کردن اماکن و بقاع و

کشتن افراد غیر بایی که مصدق باییت نیستند می بود... اما جناب میرزا که خود بایی بود شریعت جدید آورد و این نقص باییت را مرتفع نموده بخاطر لطفی که بر مردم داشت سوال کردن را بطور مشروط - نه مانند روش مردان قبل(؟) - آزاد نمود تا بروند و شاکر باشند اما سوالی در مورد اقتدار بهائیت کنند که به آنها سود رساند! با این مقدمه پرسش های مطرح در مورد این حکم را مطرح می نمایم: ۱- هزاران سال بود که سوال کردن در ادیان آسمانی آزاد بود چه شد که در مرام باییت سوال نمودن حرام شد؟! ۲- بایان از جمله خود میرزا در مدت بایی بودن سوال و پرسش می کردند یا طبق بیان در تحریم بودند و سوال نمی کردند؟! ۳- چه شد که خدا در این فاصله کم نامهربان بود و اجازه سوال نمی داد بعد نظرش عوض شد و اجازه داد؟! ۴- این «رجال قبل» چه کسانی بودند که سوال کردندشان باطل بوده و نباید به طریقه آنها سوال نمود؟! ۵- اگر سوال کردن ممنوع یا مشروط باشد چگونه باید پژوهش و تحقیق نمود؟! ۶- آئینی که پرسش کردن را ممنوع می سازد آیا مردم را به تبعیت کورکورانه دعوت نمی نماید؟! ۷- خدائی که مردم را به پرسیدن در دین خاتم دعوت می نمود و منت هم نمی گذاشت (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون: از دانایان پرسید اگر نمی دانید) چه شد که دین بیست ساله فرستاد و سوال را حرام کرد بعد دین دیگری فرستاد که با آزاد کردن مشروط پرسیدن، بر مردم منت گذاشت و گفت این یک فضل است که بر شما روا داشتیم! ۸- منظور از اهل آسمانها چه کسانی هستند که حالا مجاز شده اند و می توانند سوال مشروط نمایند! ۹- از کجا تشخیص داده می شود که این سوال به نفع ما در مورد اقتدار امر الله است تا مجاز باشیم آن را بپرسیم؟!

تقویم جعلی نوزده ماهه!

پژوهشگران در کتاب اقدس، با آئینی آشنا می شوند که به نوآوری ها و ابتکاراتی چند در احکام و دستورات مزین است که در تاریخ ادیان بی سابقه است. ابتکاراتی همچون دفن اموات در بلور، انگ زدن به پیشانی دزد، آتش زدن مجرم در انظار مردم، فرق گذاشتن بین مهریه زن شهری و روستائی، حرام بودن تراشیدن موی سر، حرام نبودن ازدواج با محارم و اقارب بجز زن پدر، پرداخت طلا- برای جریمه فحشاء توسط زانی و زانیه به بیت العدل، پرداخت طلا بخاطر محزون ساختن، نماز خواندن بسوی یک آدم در زمان حیاتش و بسوی قبر او پس از مردنش، حرام بودن اعتراض به حاکمان و زمامداران ظالم و پاک شدن همه نجاسات با آمدن میرزا و مواردی از این قبیل... اما پژوهشگر اصلا انتظار ندارد در کنار این ابتکارات که به رفتارهای انسانها برمی گردد در این کتاب شاهد وضع و جعل یک تقویم هم باشد که به طبیعت هم دست اندازی شده تا بدین وسیله از رقبا ممتاز گشته و ابتکار و نوآوری نموده باشد! آری در کمال شگفتی می بیند جناب میرزا به تبعیت از جناب باب در کتاب «بیان» تعداد ماه ها را نوزده ماه به جای دوازده ماه اعلام نموده و تازه این موضوع را هم به کتاب خدا نسبت داده است! آری عبارت اقدس چنین است: ان عده الشهر تسعه عشر شهرا فی کتاب الله قد زین اولها بهذا الاسم المهیمن علی العالمین! همانا تعداد ماه ها در کتاب الهی، نوزده ماه است که اولینش به این اسم فراگیر و مهیمن بر جهانیان (اسم خود میرزا یعنی بها!) زینت یافته است! لذا باید همه تقویم های قبلی که بر اساس دوازده ماه طبیعی تنظیم شده بود منسوخ گشته و تقویم نوزده ماهه، حاکم و مهیمن بر کل گردد!! در نهایت پژوهشگر پس از خروج از شوک حاصل از این ابتکار و نوآوری (!) به حال خود باز گشته و این سوالات برای او پیش می آید البته پژوهشگر اگر بهائی باشد خیلی مجاز به سوال نیست چون طبق اقدس فقط سوالاتی مجاز است که موجب سودمندی او در امر پر شوکت بهائی باشد: ۱- چه لزومی به دست اندازی در تقویم طبیعی و تغییر ماه های دوازدهگانه به نوزدهگانه بود که ابتدا باب و سپس بها آن را تغییر دادند؟! ۲- خدای متعال چرا چند هزار سال به پیامبرانش ماه های دوازدهگانه را که بر اساس حرکت ماه به دور زمین است ابلاغ نمود تا بوسیله آن زمان های طبیعی را بشناسند و عبادات را در زمان های خاص بر اساس آن به جا آورند، یکباره نظرش عوض شد و به این پیامبران جدید (!) چیز دیگری گفت که هیچ کاربرد طبیعی ندارد و آن را در کتابی قرار داد که باب و بها ببینند

و بیان نمایند. آن موقع مردم سرکار بودند یا اکنون؟! آیا این اهانت به خدای متعال نیست؟! ۳- این کدام کتاب الهی است که میرزا در آن ماه‌ها را نوزده تا دیده و پیامبران قبلی دوازده تا دیده بودند؟! آیا خدا نظرش عوض شده یا دید بعضی به خطا رفته است؟! ۴- این نوزده ماه، که با حرکت طبیعی ماه به دور زمین تطبیق ندارد و استفاده نجومی هم از آن نمی‌شود پس به چه کار می‌آید؟! ۵- چون این ماه نوزده روزه اقدس، هیچ ربطی به ماه (یعنی کره قمر که گردشش حدود سی روز است) ندارد چرا نامش در اقدس، ماه (به فارسی) و شهر (به عربی) گفته شده است؟! ۶- چه استفاده شرعی بر این نوزده ماه مترتب است که موجب شده خدا آن را قرار دهد؟! آیا مقصود آن بوده که ماه روزه به جای سی روز، نوزده روز شود تا مومنین به این دین خوشحال شوند که کمتر روزه می‌گیرند؟! بفرمایند به غیر از این چه کاربرد دیگری دارد؟! ۷- به هم ریختگی این تقویم در رابطه با تقویم رایج شمسی که چهارپانجه روز در سال کم می‌آورند (۱۹)

پاک شدن آب نطفه (منی)!

از دیگر امتیازات آئین بهائی پاک بودن آب نطفه یا منی است! اگرچه اقدس یکبار حکم به پاک بودن همه نجاسات و قازورات نموده و ما در قسمت بیست و ششم آن را مورد بحث قرار دادیم اما ظاهراً کتاب مستطاب اقدس و نویسندگان آن به لحاظ مهم بودن «منی» بطور اختصاصی هم پاک بودن آن را مد نظر قرار داده حکم ویژه به پاک بودن آن داده است. عبارت اقدس چنین است: «قد حکم الله بالطهاره علی ماء النطفه رحمه من عنده علی البریه اشکروه بالروح و الريحان و لا تتبعوا من كان عن مطلع القرب بعیدا!» یعنی خداوند به خاطر لطف و مرحمتی که بر بندگان دارد، بر آب نطفه (منی) حکم طهارت و پاکی رانده است! او را بخاطر این حکمی که داده با روح و ریحان شکر کنید و از کسی که از افق قرب دور است پیروی نکنید! اگر چه پرسش‌های خود را در قسمت «پاک شدن همه نجاسات و قازورات» (قسمت ۲۶) مطرح کردیم اما به لحاظ اینکه اقدس جداگانه و اختصاصی به منی پرداخته مجبوریم سوالات خود را اینجا هم ارائه نمائیم: ۱- چه شد که نظر خدا برگشت و یکباره حکم چند هزار ساله خود را در مورد نجاسات عوض کرد و یکباره همه آنها را پاک اعلام نمود؟! و یا چه اتفاق فیزیکی و شیمیایی در نجاسات و قازورات رخ داد که یکباره همه آنها طاهر و پاک شدند و قلب ماهیت دادند؟! ۲- منی در میان نجاسات چه ویژگی داشت که اقدس باید پاک شدن آن را اختصاصی و جداگانه هم اعلام نماید و کلیت قبلی در مورد آن کفایت نمی‌کرد؟! ۳- پاک شدن منی چه ویژگی دارد که خدا آن را موهبت و رحمت از جانب خود می‌شمرد (ربط بین پاک شدن منی و رحمت خدا چیست)؟! پاک شدن یک چیز عفن و بد بو و نجس که تا دیروز همین خدا یک ذره آن را بر لباس و بدن نمازگزار بر نمی‌تابیده، چگونه یک رحمت محسوب می‌شود؟! ۴- نظر دانشمندان و پزشکان در مورد ناپاکی و میکروبی بودن و زمینه ساز عفونتی آن با این حکم چگونه سازگار است؟! ۵- چرا خدا چند هزاره یا چندین قرن، این رحمت خود را از بندگان دریغ می‌نموده و آنها را با بیان نجاست منی دچار زحمت و سختی قرار می‌داده و یکباره در بهائیت به فکر مهربانی بر بندگان افتاده و منی را پاک کرده است؟! ۶- پاک شدن منی، چه موهبتی است که شکر لازم دارد و باید بخاطر آن خدا را شکر نمود آن هم شکر با روح و ریحان! (شکر با روح و ریحان لابد مراسم شکر با موسیقی و رقص و اظهار شادمانی و شعف با سرود و نوازندگی و... بخاطر پاک شدن منی است!) ۷- منظور از کسانی که باید از آنها تبعیت نمود چه کسانی است؟! آیا منظور کسانی است که چند هزار سال طبق حکم الهی منی را نجس و ناپاک می‌دانسته‌اند؟! مگر آنها فرمان الهی را اطاعت نمی‌کرده‌اند؟! چرا می‌گویند آنها از مطلع قرب دورند؟! ۸- وقتی منی پاک شد بودن آن بر لباس و بدن اشخاص منعی ندارد و بهائی می‌تواند با آن لباس و بدن در همه جمع‌ها ظاهر شود و نماز بخواند و به این خاطر عمل قبیح یا گناهی مرتکب نشده است؟! ۹- آیا این نوع احکام موجب ملعبه شدن دین و دینداران از سوی بی‌دینان نمی‌شود که یک خدای نعوذ بالله متلون المزاج هر روز یکنوع مردم را دست می‌اندازد؟!!

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹
 به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

